

سفرنامه صاحب‌جمع به قم

محمد قاسم خان صاحب‌جمع
به کوشش علیرضا اباذری

مقدمه

شهر قم از قدیم‌الایام بر سر راه مواصلاتی شهرهای زیادی قرار داشته است؛ همان گونه که اکنون نیز هست. دسترسی جنوب ایران به پایتخت از دوران قاجار یا قرار گرفتن در مسیر عتبات عالیات عراق از شهر قم میسر می‌شده است. افزون بر آن وجود حرم کریمه اهل بیت (ع) فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر - علیهما السلام - باعث جاذبه مسافرتی این شهر نزد علما، صاحب‌منصبان و ... شده بود. از طرف دیگر از اوایل دوران قاجار، توجه بیشتری به قم می‌شد و خدمات عمرانی زیادی در این دوران در قم و به ویژه حرم مطهر انجام شد که ذکر آن در کتب تاریخ و سفرنامه‌ها زیاد است و از آن می‌گذریم. بیشتر این سفرنامه‌ها مربوط به همان راه‌های دسترسی معمول بوده است. اما گزارش سفر از سمت شمال و به ویژه ورامین به قم کم است. سفرنامه ذیل، گزارش سفر محمد قاسم خان صاحب‌جمع به قم از طریق ورامین است که برخی مشاهدات وی از ساکنین، روستاها و محیط طبیعی مسیرش مهم و درخور توجه است.

محمد قاسم خان صاحب‌جمع

صاحب این سفرنامه، محمد قاسم خان صاحب‌جمع، در منابع مختلف با عناوین محمد قاسم خان امیرتومان، محمد قاسم خان وکیل‌السلطنه و محمد قاسم خان عزّ السلطان نیز مشهور است. وی پسر چهارم میرزا ابراهیم امین‌السلطان است و در سال ۱۲۸۹ق به دنیا آمد.

«پدرش میرزا ابراهیم پسر زال یا زال‌بیگ از اهالی سلماس و شاید در اصل از اسرای تفریس بود. امیر سلیمان خان اعتضادالدوله، زال را در دستگاه خود وارد و او را مسلمان کرد و زنی مسلمان به او داد و آقا ابراهیم از آن زن است. بعدها در زمان صدارت پسر آقا ابراهیم خواستند نسب خود را به لاجین خان گرجی مقرب درگاه عباس میرزا برسانند، ولی گویا مطلب اساسی نداشته باشد.

آقا ابراهیم و برادرش حسین در کودکی شاگرد کفاش بودند.

... در ۱۲۸۶ که عنوانش آبدارباشی خاصه بود به لقب امین‌السلطان ملقب و دو سال بعد به سمت صاحب‌جمعی یعنی اداره شترخانه و قاطرخانه و حمل‌ونقل دولتی منصوب شد. در ۱۲۹۴ عضو دارالشورای کبری گردید و در ضمن ادارات متعددی زیر نظر او بود. در ۱۲۹۹ وزیر مالیه و دربار شد و چون قبلاً گمرک و ضرابخانه و انبار غله و ساختمان‌ها و باغ‌ها و قنوات و خزانه نیز زیر دست او بود، در همه کارها وارد و مسلط شده بود و همه امور مالی دولت در واقع در دست او افتاده بود و او با کارآمدی عجیب، همه این کارها را اداره می‌کرد و به قول امین‌الدوله «آقا ابراهیم را زیرکی و چالاکی و مواظبت شبانه‌روزی در خدمت شاه مقامی داد ...»

در ۱۳۰۰ با اینکه بیمار بود، به امر شاه جزو ملتزمین رکاب سفر مشهد قرار گرفت و سرانجام در ۱۷ رمضان ۱۳۰۰ در قریه داورزن درگذشت و نعش او را به مشهد بردند و در دارالسعاده دفن کردند.^۱

میرزا ابراهیم هفت پسر به نام‌های محمد علی امین حضرت، علی اصغر خان امین‌السلطان، اسماعیل خان امین‌الملک، محمد قاسم خان وکیل‌السلطنه، محمد حسن خان، مصطفی خان و محمود خان داشت که به جز محمد علی امین حضرت همه از یک مادر بودند.^۲

میرزا ابراهیم در سال ۱۲۹۹ برای پسر خود لقب خانی گرفت و وی در ده سالگی، محمد قاسم خان شد.^۳ محمد قاسم خان، پس از برادر دیگرش اسماعیل امین‌الملک، بیشترین مناصب را در بین خاندان خود داشت^۴ و بیشتر مناصبی که به دست آورد، به علت نفوذ برادرش امین‌السلطان دوم بود.

محمد قاسم خان در سال ۱۳۰۰ ق پس از آن که برادرش علی اصغر عهده دار وظایف پدر شد، مناصب او را بر عهده گرفت و رئیس اداره شترخانه، قاطرخانه و ... شد و لقب صاحب‌جمع را در همین راستا به او دادند.^۵ در سال ۱۳۰۱ ق ریاست ایلات تهران را نیز به محمد قاسم دادند. این ایلات عبارت بودند از عرب وارمین، عرب میش‌مست، عرب سمنانی، هداوند، اصانلو، قراچورلو، الیکائی، گاوباز، بختیاری، قشقائی،

۱. محبوبی اردکانی، حسین، *چهل سال تاریخ ایران (تعلیق بر المآثر و الآثار)*، ج ۲، تصحیح ایرج افشار، تهران،

اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۴۹۰.

۲. بامداد، مهدی، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۱، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷، ص ۷.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۵۶. همچنین ن.ک: اعتمادالسلطنه، محمد حسن، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، تصحیح محمد

اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۲۰۴۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۴۶۴.

۵. *رجال بامداد*، ج ۵، ص ۲۵۶.

اوریات، عرب و کلکو و ایلات متفرقه.^۱ وی در سفرنامه‌اش از ایل‌های شاهسون، پازکی، هداوند، اعراب، کلکو، بوروبور، عرب حلوائی، اعراب لشنی و عرب کرم‌شاهی نام می‌برد. در سال ۱۳۰۵ منصب پیشخدمتی خاصه شاه و ریاست اداره سواره دیوانی را به دست آورد و پس از آن به ریاست خالصجات رسید.^۲

در دوران اوج امین‌السلطان بوده که محمد قاسم خان در پرتو برادرش مقامات زیادی را به دست آورده بود. «یک شب ماه رمضان دیدم وکیل‌السلطنه که صاحب جمع بود، با من مهربانی می‌کند. بعد معلوم شد مشیر حضور به مقتضای نجابت سفارش مشروحو از من کرده است و او هم قبول کرده. در این موقع صاحب جمع دارای مقامات عالیه بود. علاوه بر برادری امین‌السلطان و امین‌الملک، شخصاً چندین رشته کار معظم با او بود. شتر خانه و قاطر خانه و هفت هزار شتر «کلائی» با قورق آن از دم دروازه شاه عبدالعظیم تا قم و مسیله، سیورسات خانه اردو که ناصرالدین شاه اغلب در سفر بود، تمام ایلات طهران، حکومت ورامین و خوار و دماوند، تخت خانه، دو هزار سوار دیوانی از بختیاری و افشار و خواجه‌وند و دوبرین و هداوند و غیره، وزارت خالصجات تمام با او بود. طرف میل ناصرالدین شاه هم بود. بایستی در پرتو او فایده‌های کلی برده، چنانچه سایرین بردند.»^۳ وی در همین دوران، رئیس تخت‌خانه مبارکه نیز بود.^۴ محمد قاسم خان در سال ۱۳۱۴ هم زمان با روی کار آمدن مظفرالدین شاه، از مناصب خود برکنار شد، و مناصبش بین افرادی که با مظفرالدین شاه از تبریز آمده بودند، تقسیم شد.^۵ دیوان بیگی ماجرای این عزل و آثار پس از آن را در خاطرات خود چنین آورده است:

«روز سه‌شنبه ۱۸ جمادی الاخری سنه ۱۳۱۴، بعد از شش ماه و کسری از جلوس مظفرالدین شاه گذشته بود [که] صدر اعظم در این روز از تمام مناصب و صدارت معزول شد.

امین‌الملک میرزا اسمعیل خان برادرش که شخص متشخصی بود، وزارت مالیه و خزانه و غیره را داشت با وکیل‌السلطنه که علاوه بر صدارت، این سه برادر پنجاه و سه منصب و شغل داشتند به کلی معزول شدند. روز مزبور، میرزا مرتضی خان البرز که الان ضیاءالدوله شده و حاکم قزوین است، مرا به ناهار دعوت به منزل خود کرده، آنچه لازمه احترام و تعارف است می‌کرد که توسط من پیشکار کارهای وکیل‌السلطنه شود...»

قرار شد صدر اعظم برود در قم متوقف باشد، زیرا مرحوم امین‌السلطان آقا ابراهیم پدرش در قم عمارتی

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۵۷. در زمان ناصرالدین شاه، وی لقب سرتیپی نیز دریافت کرد. *چهل سال تاریخ ایران*، ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. *خاطرات دیوان بیگی*، ص ۱۶۴.

۴. *چهل سال تاریخ ایران*، ج ۱، ص ۳۹۴.

۵. *رجال بامداد*، ج ۵، ص ۲۵۷.

پس از محمد قاسم خان، ریاست ایلات اطراف تهران به بصیر السلطنه رسید. همان، ص ۹۱.

بنا کرده، شاید برای چنین موقعی بوده. شاه دستخط کرده بود به عنوان جناب اشرف امین‌السلطان، حکومت قم اختیارش با شما است به هرکس میل دارید بدهید. تا آن روز صدر اعظم نوشته می‌شد در عنوان دستخطها.

صدر اعظم نیز زیر آن دستخط کمافی السابق [حکومت قم را] به معظم الدوله حاکم آنجا واگذاشته بود. شب وکیل السلطنه مرا خواست و گفت: صدر اعظم فرموده‌اند شما نوکر دولت و سپرده من بودید. حالا که من از شغل معزول شدم، شما در ماندن نزد من و رفتن به ادارات جدید مختارید. من جواب دادم شما اگر صدر اعظم باشید یا عملگی کنید، در هر صورت من از شما دست برنمی‌دارم... . خلاصه [امین‌السلطان] صبح شنبه ۲۲ اول طلوع رفت به قم. پسرها و برادرهایش را همراه برد. فقط امین‌الملک ماند... .

خلعت حاکم قم را توسط من دادند. از این خلعت بها و اسبی که وکیل السلطنه به من داده بود عوض مواجب چند روزی به سر رفت. وکیل السلطنه که تا این تاریخ رئیس من بود و او هم رفت به قم و من از او گسیختم.»^۱

محمد قاسم خان دوباره در سال ۱۳۱۶ با منصب امیرتومانی دوباره روی کار آمد^۲ و ملقب به عزالسلطان شد و فوج سوادکوه نیز به وی تفویض شد^۳ و در سال ۱۳۱۹ ملقب به وکیل السلطنه شد^۴ و جزو وزرای حضور شاه درآمد.^۵

همان طور که پیشتر ذکر شد، حیات سیاسی محمد قاسم خان وابسته به برادرش امین‌السلطان بود،^۶ بدین روی پس از سقوط و کشته شدن امین‌السلطان، وی و دیگر برادران وضع خوبی نداشتند. محمد قاسم خان در همین اوضاع، در سنی حدود پنجاه و اند درگذشت.^۷

محمد قاسم خان، چند سفر به قم کرده که گزارش یکی از آنها در سفرنامه کنونی آمده است و گزارش

۱. خاطرات دیوان بیگی، ص ۲۱۲ - ۲۱۴.

۲. وقتی وی امیرتومان بوده، مظفرالدین شاه یک پالتو ترمه و سردوشی الماس به او هدیه می‌دهد. مرآت الوقایع مظفری، ج ۱، ص ۴۴۶.

۳. تاریخ منتظم ناصری، ج ۱، ص ۵۱۴؛ افضل التواریخ، ص ۳۶۳؛ مرآت الوقایع مظفری، ج ۱، ص ۳۰۶.

۴. در مرآت الوقایع مظفری، ج ۱، ص ۵۸۳ اشاره شده که این لقب از القاب بزرگ عهد است.

۵. رجال بامداد، ج ۵، ص ۹۱.

۶. در ماجرای عزل امین‌السلطان و تبعیدش به قم، امین‌الملک و محمد قاسم خان نیز از مناصب مختلف معزول شدند که به گفته دیوان بیگی هر سه برادر، روی هم ۵۳ منصب داشتند.

۷. رجال بامداد، ج ۵، ص ۹۱.

سخن بامداد در این زمینه آشفته است. وی در ج ۵، ص ۲۵۶، تولد محمد قاسم خان را ۱۲۸۹ و در ص ۲۵۷ وفاتش را پنجاه و اندی پس از این سال می‌داند. اما در ج ۳، ص ۴۶۴ می‌گوید: در حدود سال ۱۳۲۶ ق در تهران درگذشت. بنابراین در سال وفات یا تولد او اشتباه می‌کند. البته مستند سخن وی در سال وفات محمد قاسم خان، چهل سال تاریخ ایران، ج ۲، ص ۵۴۰ است.

مختصر برخی از این سفرها در خاطرات دیوان بیگی آمده است. گزارش این سفر را دیوان بیگی نیز به صورت مختصر در خاطرات خود آورده است که کمی بعد، جداگانه می‌آوریم.

نکته قابل ذکر آن که خاندان دیوان بیگی و به ویژه میرزا حسین فرزند دیوان بیگی با امین‌السلطان ثانی و به ویژه محمد قاسم خان رابطه مستحکمی داشته است و مدتی جزو کارگزاران محمد قاسم خان بوده است.^۱

میرزا حسین در سال ۱۳۰۶ سفر جاجرود و قم را در معیت صاحب‌جمع بوده است. در همین سفر ناموفق بوده که صاحب‌جمع بیمار می‌شود و سفر او به قم ناتمام می‌ماند.^۲

دیوان بیگی در خلال خاطرات خود، گوشه‌ای از روابطش با صاحب‌جمع و روحیات او را بازگو می‌کند: «تمام اوقات او مصروف لهو و لعب بود. ابدأ در خیال بزرگی و نگاه‌داری مقام نبود. آنها که کار دستشان بود به واسطه بی‌حالی این شخص صاحب‌الوف شدند. خودش و آنهایی که محرم روز و شب بودند به فلاکت و قرض و بی‌عنوانی افتادند».^۳

دیوان بیگی باز در سفر سال ۱۳۱۰ ق محمدقاسم خان به قم، گزارش می‌کند که وی از کم بودن اداراتش گله‌مند بوده و از برادرش امین‌السلطان دوری می‌کرده که چرا ادارات وی از برادرش امین‌الملک کمتر است.^۴

سفرنامه کنونی نیز به خط عطاءالله (متولد ۱۲۹۵ ق) فرزند میرزا محمد شریف برادر میرزا حسین است. در خاطرات دیوان بیگی مکرر نام وی آمده و دیوان بیگی او را مانند فرزند خود می‌دانسته است.

صاحب‌جمع

صاحب‌جمعی، منصبی به ارث رسیده از دوره مغول است. فصل بیستم دستورالکاتب، درباره این منصب است:

چون خواجه امین‌الدین به امانت و دیانت معروف و موصوف‌ست و آوازه کوتاه‌دستی و کم‌طمعی او استماع رفته، از ابتدای این سال صاحب‌جمعی اموال دیوانی بدو تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهودست به تمشیت این شغل اشتغال نماید و در محافظت مال دیوان باقصری الغایه و ابلغ‌النهاییه کوشد و بی‌برات و حوالت دیوان یک‌دانگ زر به‌هیچ آفریده ندهد. بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا

۱. وی از سال ۱۳۰۵ ق با صاحب‌جمع مرتبط می‌شود. در این زمینه ن.ک: دیوان بیگی، میرزا حسین، خاطرات دیوان بیگی، تصحیح ایرج افشار و محمد رسول دریا گشت، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳.

در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۸ همراه صاحب‌جمع در سفر قم بوده است، سفر سال ۱۳۰۸ ق ۲۶ روز طول کشیده است. همان، ص ۱۶۶ و ص ۱۷۰.

۲. خاطرات دیوان بیگی، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۶۶.

۴. همان، ص ۱۸۵.

و اصحاب دیوان بزرگ و حکام و متصرفان ولایات او را صاحب جمع اموال دیوان دانسته دیگری را درین وظیفه با او شریک و منازع ندانند و دست او را در محافظت اموال قوی شناسند اصحاب دیوان هر سال مبلغ سه هزار دینار زر رایج بوجه مرسوم صاحب جمعی اموال از جمع او مجری و محسوب دارند و بدان علت او را مخاطب و مطالب نگردانند.^۱

شرایط و توصیفات خاصی که هندوشاه برای صاحب‌جمع بر می‌شمارد، امانت، دیانت، کوتاه‌دستی، کم‌طمعی و محافظت مال دیوان است و اهمیت جایگاه شغلی صاحب‌جمع را می‌رساند. این منصب سپس در دوران صفویه تنوع خاصی پیدا کرد و در هر یک از زیر مجموعه‌های دربار شاهی، یک صاحب‌جمع وجود داشت. در تاریخ اجتماعی ایران در این زمینه آمده است:

«این صاحبان مناصب رؤسای دوایر یا کارخانجات مختلفی از دستگاه خاصه شریفه بودند که توسط ناظر بیوتات اداره می‌شد، نویسنده تذکره الملوک ابتدا از جریان امور و مقرراتی که در کارخانجات مختلف جهت کسب اعتبارات و حمایت می‌شد، بحث می‌کند؛ در رأس هریک از دوایر یک صاحب جمع قرار داشت که زیر نظر وی یا هم‌ردیف او یک مشرف که مراد بازرس است مشغول انجام وظیفه بود. قسمتی از وظایف مشرف عبارت از تعیین و برآورد بودجه و اعتبار موردنظر بیوتات مربوطه بود و گزارش آن تقدیم ناظر بیوتات می‌گردید، و ناظر پس از امعان نظر و دقت در برآورد فوق آن را تقدیم وزیر بیوتات می‌کرد و وزیر مذکور آن را در گزارشی جامع منظم می‌کرد و به وزیراعظم که بدون توقیع وی هیچ اعتباری پادار نمی‌شد، تقدیم می‌داشت. بلافاصله پس از تعلیقه وزیراعظم، صاحب جمع تهیه رسید می‌کرد و این توسط وزیر بیوتات و مستوفی ارباب التحویل امضا و خط گذاشته می‌شد و ناظر بیوتات آن را مهر می‌کرد. رسید پس از انجام این مراسم برای دریافت وجوهات آماده بود.

طبق مندرجات تذکره الملوک تعداد بیوتات یا کارخانجات سلطنتی سی و سه بود. خزانه‌دار و کلیددار خزانه، از خواجه‌سرایان با توقیر و مورد احترام بودند. مطلب جالب آن است که صاحب جمع خزانه عامره یا خزانه‌دار، نه تنها مسئول نگهداری وجوه و اشیایی که به خزانه سپرده شده بود شناخته می‌شد، بلکه اقداماتی نیز برای اعاده و تحصیل مطالباتی که موعد وصول آن سر رسیده بود به عمل می‌آورد.^۲

در دوره قاجار، منصب صاحب‌جمعی دچار تغییر شد و با مناصب گوناگونی که درست شد، صاحب‌جمعی خزانه باقی ماند،^۳ البته آن هم با نام و منصبی خاص. بقیه مناصب صاحب‌جمعی تغییر یافت و دست آخر به «متصدی شترخانه و قاطرخانه دولتی»^۴ چیزی مشابه اداره حمل و نقل امروزی تبدیل شد.

۱. نخجوانی، محمد بن هندوشاه، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، تصحیح عبد‌الکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، فرهنگستان علوم شوروی، ۱۹۷۶ م، ج ۲، ص ۱۶۳.
۲. رواندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۲، بخش ۱، ج ۴، ص ۲۴۳.
۳. برای شواهد صاحب‌جمعی خزانه نک: همان، بخش ۲، ج ۴، ص ۱۱۵۵.
۴. در این باره نک: تاریخ انحطاط مجلس، ص ۱۶۴؛ پروان، ادوارد، سه سال در دربار ایران، ص ۱۳۳.

قاطرخانه و شترخانه از کارهای مهم و پرسود آن زمان محسوب می‌شده و سه نفر از خاندان امین السلطان ریاست اداره صاحب‌جمعی قاطرخانه و شترخانه را در دست داشتند. امین السلطان اول و دوم و محمد قاسم خان^۱.

براون نیز در این باره می‌گوید: صاحب‌جمع: یعنی رئیس اصطبل و بارخانه شاه^۲. به علت حساسیت این شغل، در همه ادوار سعی می‌کردند فردی پاکدامن و مسئولیت‌پذیر را عهده‌دار این منصب کنند، هر چند که در اواخر قاجار، مثل اکثر مناصب این قاعده رعایت نمی‌شد و حتی فردی مثل محمد قاسم خان، در جوانی و به واسطه رابطه برادرش صاحب‌جمع شد.

طبق گزارش اعتماد السلطنه، صاحب‌جمعی شترخانه و قاطرخانه در دوره ناصرالدین شاه بر عهده افراد زیر بوده است: نجف‌قلی خان، قاسم خان صاحب‌جمع، محمد علی خان صاحب‌جمع، آقا ابراهیم خان امین‌السلطان ماضی، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان ثانی، محمد قاسم خان برادر جناب معزی‌الیه^۳. صاحب‌جمع به اقتضای شغلی در سفرهای شاه، همراه وی بوده است. دیوان بیگی خاطر نشان کرده که صاحب‌جمع «به مقتضای شغلش در کنار اردو منزل می‌کند»^۴.

در گذشت روزگار، گاهی موقعیت صاحب‌جمع به خطر می‌افتاده است و وی هنگام برکناری مجبور بوده که حساب اداره تحت ریاست خود را به حکومت ارائه کند. در خاطرات دیوان بیگی آمده است که محمد قاسم خان، پس از عزل امین‌السلطان در سال ۱۳۱۴ ق مجبور شد برای حساب خالصه و دواب به تهران برگردد^۵. در این گونه عزل‌ها معمولاً مقدار هنگفتی مال و ثروت به بهانه‌های مختلف مصادره می‌شد. از خاندان امین‌السلطان نیز مبلغ زیادی دریافت شد که فقط از محمد قاسم خان صاحب‌جمع ۷۵۰ هزار تومان گرفتند^۶. محمد قاسم خان مدتی را نیز در همین ایام عزل، در حبس به سر برد^۷.

گزارش سفر در خاطرات دیوان بیگی

همان گونه که پیش‌تر ذکر شد، دیوان بیگی به واسطه روابطی که با محمد قاسم خان داشته، در این سفر در رکاب وی بوده و گزارش مختصری از آن را در خاطرات خود آورده است که در ادامه می‌آید:

سال ۱۳۱۳

سفر قم

۱. رجال بامداد، ج ۴، ص ۱۵۲.

۲. براون، ادوارد، سه سال در دربار ایران، ص ۱۳۳.

۳. چهل سال تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۶.

۴. خاطرات دیوان بیگی، ص ۱۶۳.

۵. همان، ص ۲۱۴.

۶. همان.

۷. خاطرات و خطرات، ص ۱۱۲.

«در تاریخ ۱۹ شهر جمادی الاخری سنه ۱۳۱۳ وکیل‌السلطنه و امین‌الملک قرار دادند قم بروند. وکیل‌السلطنه جلوتر حرکت کرد. در روز مزبور حرکت کرد. فصل قوس بود. رفتیم به امین‌آباد پشت شاهزاده عبد‌العظیم و شب رفتیم به قریه جیتوی ورامین. فردا رفتیم جمال‌آباد ملکی امین‌الملک و سه شب در شوران تیول مرحوم امین‌السلطان مانده [۶۲ ب] بعد رفتیم به قریه حصار حسن بیگی اعراب ورامین و از آنجا به کریم‌آباد که آخر ورامین و ملک ورثه مرحوم امین‌السلطان بود پنج شب مانده، در آنجا سان شتر کلائی دیوان را دیده، تقریباً هفت هزار نفر شتر بود، از آنجا یک شب رفتیم به خانه علی عسکر بیگ عرب که ایل‌بیگی است، در قریه چال قازان و مراجعت شد به کریم‌آباد. بعد از توقف یک شب رفتیم به قورق‌السیف که محل شتر دیوانی و نزدیک کویر نمک معروف است که منتهی می‌شود به یزد و جندق و غیره.

در سیاه چادر دو شب توقف شد. به اندازه‌ای سرد بود که نمی‌توان نوشت. هیزم آنجا منحصر است به گز، و جز بته یک دانه درخت دیده نمی‌شود. جای بسیار بدی است. نه سبزه‌ای، نه علفی، نه آبادی، نه باغ و درخت و آب گوارائی. خیلی زندگانی اهالی که ساریان‌اند و در آنجا قشلاق می‌روند سخت است. از شدت سرما شب‌ها لباسی را که روز در سواری می‌پوشیدم شب مجدداً پوشیده، با آن لباس می‌خوابیدم. وکیل‌السلطنه رفت کنار کویر برای شکار گوره‌خر. من با آقا محمود خان برادرش و اجزاء آمدیم به کاروانسرای دیر که از بناهای غریب ایران به شمار می‌آید. بنای آنجا را نسبت به بهرام گور می‌دهند. در ده فرسخی تهران است و از هر طرف از آبادی دور است و اطرافش آب و درختی ندارد جز بته‌های گز، لکن بنای غریبی است.

مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک تعمیری در آنجا کرده و خواسته آب از قنات دریاورد موفق نشده. آب انبار بسیار عالی بزرگی دم در ساخته‌اند، روی آن را طاق زده‌اند. زمستان از برف و سیلاب پر می‌کنند برای موقع لزوم. سر در عالی و در مدخل بسیار بزرگی دارد. حیاطش بزرگ و اطراف حیاط حجرات و ایوان بزرگی است. پشت این حجرات طویله‌های طویل است و یک حیاط خلوتی هم دارد، حالا قابل سکونت نیست. آجرهای آنجا خیلی بزرگ و قطور است.

برای زمستان و شکار آهو بهترین نقاط است. یکی دو سفر دیگر هم آنجا رفته‌ام. در این سفر یک شب بیشتر نماندیم. اطراف این کاروانسرا کویر است. اگر ساریان‌ها که از ایل کلکو هستند همراه آدم نباشند در کویر فرو می‌رود، لکن آنها از جاهائی می‌روند که اسب فرو نمی‌رود و به سلامت می‌گذرد. از آنجا رفتیم به مسیله، سه فرسخ متجاوز است و تمام راه از میان کویر رفتیم.

مسیله چند آبادی مختصر محقر دارد [که] محل سکنای ایل کلکو است و این ایل ساریان شترکلا و نایب‌های شترخانه هستند. ارزاق را از قم می‌آورند. [۶۳ الف] آهوی زیاد در آن اطراف است و این ایل تازی‌های شکاری تعریفی برای این کار نگاه می‌دارند و می‌توان گفت خوراک و مصرف گوشیشان از این شکار است. سه شب در مسیله مانده و رفتیم قم.

میرزا اسمعیل خان امین [الملک] برادر مرحوم اتابک که وزیر مالیه و خزانه و گمرک و بنائی و غیره

بود، به علاوه اینکه در تمام امور صدارت تصرفات تام داشت و بسیار متشخص و متکبر و خوش‌گذران و با عرضه و کارکن و درستکار مشهور بود، مقارن ورود ما یک روز بعد از ما وارد قم [شد]. حاجی خسرو خان سردار ظفر بختیاری و صدیق‌الدوله پسر مرحوم صدیق‌الدوله و عبدالله میرزای عکاس و حبیب‌الله خان خیبرالملک کاشی همراهش بودند. در حیاط اندرونی صدر اعظم منزل کردند. روزها به زیارت می‌رفتیم و از خداوند عالم اصلاح امور [را] مسئلت می‌نمودم.

روز ۱۳ رجب از قم حرکت به منظریه، سه شب در علی‌آباد ملکی مرحوم اتابک ماندیم. روزها می‌رفتیم به شکار. یک روز در کنار دریای قم و حوض سلطان چند آهو و یک کفتار شکار شد. بعد از سه شب آمدیم حسن‌آباد. شب آخر بود من نوبه بسیار سختی کردم تا صبح نخوابیدم. روز سه‌شنبه ۱۸ رجب که ۱۲ جدی بود وارد طهران شدیم.^۱

سفرنامه حاضر

سفرنامه کنونی، گزارش یکی از سفرهای محمد قاسم خان صاحب‌جمع به قم است که در سال ۱۳۱۳ق انجام شده است. وی دو جا از متن حاضر از آن با عنوان «روزنامه» نام می‌برد.

محمد قاسم خان به علت جایگاه شغلی و وظیفه‌ای که برای سرکشی و رسیدگی به امور تحت امر خود داشته است، در این سفرنامه گزارش وضعیت طبیعی و محیط زیست مسیر سفر خود به قم را ارائه کرده است. همچنین پراکندگی انسانی، تنوع ایلات و گروه‌های ساکن در روستاها و مناطق مختلف در این سفرنامه بیان شده است. افزون بر آن گزارش وی از شکارهای پی در پی طول مسیر و پرندگان و حیوانات مهم است. بسیاری از این زیستگاه‌های طبیعی و پرندگان و حیوانات دیگر امروز موجود نیست و در برخی موارد اصلاً وضعیت طبیعی منطقه خاصی به هم خورده است.

در این سفر سه برادر محمد قاسم خان به نام‌های محمد حسن خان، محمود خان و مصطفی خان همراه وی بوده‌اند که مکرر از آنها نام می‌برد. ضمن آنکه اسماعیل خان امین‌الملک هم برای کاری دیگر در سفر قم بوده و ورود به قم و برگشت به تهران همراه با امین‌الملک بوده است. بیان دیده‌های صاحب‌جمع در قم، به ویژه توصیف او از وضعیت اجتماعی، امامزادگان خاک‌فرج، چهل اختران و علی بن جعفر نیز در خور توجه است و نیازمند بررسی.

نسخه‌شناسی

در فهرست کتابخانه مجلس، این نسخه به شماره ۱۵۳۱۰ چنین معرفی شده است:^۲

۱. خاطرات دیوان بیگی، ص ۱۹۴ - ۱۹۷.

۲. حسینی اشکوری، سید صادق، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴۳، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۲.

سفرنامه محمد قاسم خان صاحب جمع

گزارش سفر محمد قاسم خان که جهت سرکشی به ورامین، شترکلا و قم رفته است و به همراهان خود در سفر نیز اشاره کرده است ...

آغاز: به رسم معمول همه ساله که برای سرکشی دهات و ایلات به ورامین و از آنجا به زیارت حضرت معصومه - علیها السلام - می‌رفتم و در قرق‌های شترکلائی و سان شترکلائی و غیره، سرکشی می‌کردم. انجام: به استقبال آمده بودند؛ رسیدند. نیم ساعت به غروب مانده، بحمدالله با سلامتی وارد شهر شدیم... خط: نستعلیق زیبا؛ کاتب: عطاء الله خان کردستانی نواده دیوان بیگی؛ تاریخ کتابت: ۲۴ رجب ۱۳۰۱؛ از کتاب‌های کتابخانه مجدالدین؛ جلد: تیماج کرم قهوه‌ای ضربی ساده بدرقه ابر و باد؛ ۱۱/۵ × ۱۸/۵ سم. ۳۴ گ. ۱۴س؛ (ثبت: ۹۰۸۳۸)

نکته قابل ذکر آنکه تاریخ سفر به تصریح خود متن، (ص ۷) در سال ۱۳۱۳ بوده است. این تاریخ را قرینه دیگر، یعنی خاطرات دیوان بیگی نیز تأیید می‌کند؛ بنابراین تاریخ ۱۳۰۱ که به استناد یادداشت آخر نسخه، برای کتابت آن ذکر کرده‌اند، ظاهراً صحیح نیست.

متن نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

به رسم معمول همه ساله که برای سرکشی دهات و ایلات به ورامین و از آنجا به زیارت حضرت معصومه - علیها السلام - می‌رفتم و در قرق‌های شترکلائی و سان شترکلائی و غیره سرکشی می‌کردم، امسال هم به رسم معمول، مرخصی حاصل کرده و شترکلائی را هم برای جیره گرفتن خبر کردم. در حوالی کریم آباد حاضر شوند که جیره بدهم.^۱

امروز که جمعه هیجدهم شهر جمادی الثانی قوی‌ئیل بود که سیزدهم قوس ...^۲ بود، بنای حرکت بود. از صبح امروز بنای بارندگی شد. صبح بیرون آمده، مشغول تهیه سفر شدیم و دستورالعمل کارهای شهر را داده، دو ساعت به غروب مانده، کالسکه حاضر کرده، درب حیاط عمیدالسلطنه امیرتومان طالش که مدتی اینجا بست است - از دست ملک آرا حاکم گیلان عارض است - با میرزا علی محمد سررشته دواب و کربلائی ...^۳ [۱] و حاجی محمد حسن قزوینی و جمعی دم در که می‌خواستیم سوار شویم، حاضر بودند. خداحافظی کرده، در کالسکه سوار شده، آقا مصطفی خان و آقا محمود خان و میرزا عباسقلی خان در میان کالسکه نشسته، حسینقلی خان سرهنگ پازکی هم میان کالسکه نشسته، حرکت کردیم.

آمدیم منزل حاجی اسکندر خان برای نماز پیاده شده، نماز خوانده، قدری انار خورده، حاجی اسکندر خان

۱. نسخه افتادگی دارد.

۲. یک کلمه افتادگی دارد.

۳. افتادگی نسخه.

ناخوش بود، تب می‌کرد. حاجی احمد خان فراش‌خلوت با میرزا حسن انبار^۱ و محمد خان پسر مرحوم میرزا نصرالله دبیرالملکی هم اینجا بودند. بعد از آنجا باز سوار کالسکه شده، وقتی سر سواری میرزا هادی خان را دیدیم، مراجعت می‌کرد. تحقیق کردیم، گفت: رفته بودم احوال پرسوی حاجی میرزا مهدی، پسر مرحوم آقا هدایت.

آمدیم تاگار راه آهن پیاده شده، دیدیم میرزا کریم خان هم که بنا بود امشب به حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - بیاید برای دستورالعمل توقف در شهر به او بدهم هم اینجا بود. قدری معطل شده تا ماشین حاضر شده، قریب به غروب بود که حرکت کرد. آمدیم تاگار در حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - پیاده شده، گل زیادی بود. پیاده با زحمت زیاد حرکت کردیم تا آمدیم منزل شاهزاده ناظم التولیه. خود ناظم التولیه قدری کسالت دارد. عباسقلی خان حاضر بود.

قدری بعد از ورود ماها، میرزا علی نقی که بناست این سفر باشد وارد شد و سواره از شهر آمده، و الان دو سه ساعت از شب گذشته، اتصال باران می‌آید.

عصر قریب دو ساعت باران ایستاد. باقی از صبح تا حال اتصال می‌آید. چهارساعت از شب گذشت. شام صرف شد. [۲] خوابیدیم. صبح قبل از آفتاب برخاسته، بعد از نماز و دعا، صرف شیر - چائی شده، حاجی جعفرقلی خان سرتیپ از شهر آمد. چون امشب باید برویم جتو که ملک حاجی خان و سایر اخوی زاده‌های اوست، حاجی خان آمده است که همراه باشد، قدری گذشت. میرزا کریم را که امشب خواسته بودم برای دستور العمل چون امشب بارندگی بود، نتوانست از منزلی که داشت بیاید.

صبح قریب نیم ساعت دستورالعمل‌های شهر را به او داده، بعد رفتیم. مشرف شدیم حرم. بعد از زیارت در میان صحن، جمعی از شاهسون اینانو با صارم الملک - که پسر مرحوم عزیز الله خان صارم الملک [است و] قریب چهارده سال دارد - بودند که معلوم شد از دست حاجی شهاب الملک عارضند.

قدری با آنها صحبت کرده، آمدیم دم چوب بست سوار شویم، معلوم شد مال‌های مصطفی خان و محمود خان را هنوز از شهر نیاوردند.

مراجعت کرده، منزل شاهزاده ناظم التولیه دو ساعت معطل شدیم. مال آنها را نیاوردند؛ آخر لا بد شده، سوار شده، قاطر سواری خودم را که یدک بود به آقا مصطفی خان داده، بنا شد آقا محمود خان و میرزا عباسقلی خان از عقب بیایند، برسند.

سوار شده، به سلامتی ان شاء الله تعالی حرکت کردیم. کربلایی نصیر نایب شترخانه که نفر است در حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - با نفریه که شتر دارند، منزل دارند پیاده ...^۲ از حضرت عبدالعظیم خارج شدیم. مراجعت کردند. آمدیم در قهوه‌خانه که سر راه ورامین است [۳] حاجی جعفرقلی خان و میرزا علینقی و رضاخان پسر حاجی خان که از حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - جلو آمدند اینجا بودند، ایستاده

۱. کذا

۲. افتادگی نسخه.

بودند. آمدیم تا امین آباد که بنا بود آدم‌ها از شهر بیایند اینجا، حاضر شوند برویم. هنوز نیامدند. دیدیم پنج ساعت و نیم به غروب داریم. آقا محمدصادق ارباب، پسر مرحوم آقا محمدرضای دولابی که حالا مستأجر امین آباد و املاک حضرت عبدالعظیم است، اینجا بود. دو شب است آمده است، برای سرکشی اینجا؛ لابد پیاده شده که نانی صرف شود تا عقب مانده‌ها برسند. آقا محمدصادق را با جمعی از مصدقین من مأمور کردم بروند شریف آباد. شریف آباد ملکی میرزا علینقی است که از ورثه مرحوم خانلرخان سیل سپر خریده است با دولت آباد که ملک بانوی عظمی است در سر اراضی گفتگو دارند. این اشخاص مصدقین فردا باید برند آنجا که تصدیق کنند.

قریب نیم ساعت در امین آباد بودیم که آقا محمودخان و میرزا عباسقلی خان که حضرت عبدالعظیم - علیه السلام بودند - رسیدند.

آبادری‌ها و جمعی از نوکرها هم از شهر رسیدند. میرزا حسین خان کردستانی که پسر مرحوم میرزا رضا علی دیوان‌بیگی کردستان است و چند سال است سپرده من است با میرزا حسن خان پسر میرزا محمد علی خان معاون الوزاره که جزء وزارت خارجه است و تفریسی است و سپرده من است از شهر آمدند. میرزا حسین خان یک جفت چکمه نو خریده بود و چکمه من هم فرنگی و خوب بود، ولی چون مال او نو بود عوض کردم. [۴]

نهار صرف شد. نهار قابلمه حاضر کردند. نان و تخم مرغ و آب گوشت هم محمد صادق حاضر کرده بود. قدری از نان برای شب برداشته، بعد از صرف نهار حاجی آقا، آدم میرزا سید ابراهیم مستوفی که از خراسان آمده بود، کاغذ میرزا سید ابراهیم را با سوقات مشهد که فرستاده بود، آورد. یک توب برگ و یک پوست کلاه و یک زوج جوراب بود. جواب کاغذ ایشان نوشته شد و سوقات ضبط شد.

بعد از نماز حرکت شد به طرف جتو؛ سه فرسخ و نیم راه است. سه ساعت و نیم به غروب مانده سوار شدیم. غروب وارد شدیم. در بین راه یک کبوتر و چهار سار و دو قزاق من زدم. سه قزاق هم آقا محمود خان زد. آن‌قود زیادی داشت امروز بین راه، ولی خیلی از دور می‌پریدند.

دهاتی که در بین راه سر چاده بود امین آباد خالصه است. قریب چهل خانوار رعیت دارد. سپرده کارگزاران صدارت عظمی است؛ اجاره آقا محمد صادق ارباب است. بعد زمان آباد ملک مرحوم حاجی ملا علی بود که حالا دست ورثه است؛ قریب پنجاه شصت خانوار رعیت دارد.

بعد کمال آباد است که حالا ملک قوام الدوله است. قریب ده خانوار رعیت دارد؛ آبادی جزئی و باغ محقری دارد.

بعد کریم آباد است که مال قوام الدوله است. باغ دارد ولی خراب است. قریب بیست خانوار رعیت دارد. [۵]
بعد علی آباد است که نصف مال عباسقلی خان است که از کسان ظهیرالدوله است و نصف مال نصرالسلطنه است. قریب پانزده خانوار رعیت دارد.

بعد حاجی آباد خالصه است. ده دوازده خانوار رعیت دارد.

بعد قلعه قزاق ملک حاجی آقا موسی است، ولی سکنه ندارد. رعیت قوهه^۱ اینجا را می‌کارد. بعد جتو است. سابق خیلی آباد بود. دو قنات داشت که سیل خراب کرده و عمارات خوب داشت. به واسطه این که خوانین شهر منزل کرده‌اند، خراب شده. حالا هم ده معتبر است، قریب هفتاد خانوار رعیت دارد. رعیت اینجا هم پاژکی است. این خانه که امشب منزل داریم، مال فتحعلی کدخدا است. دو اطاق توی هم دارد. خوب گرم است.

امروز هوا صاف بود. از امین آباد که حرکت کردیم، باد می‌آمد. بعد باد ایستاد. هوا خوب گرم بود. امشب هم هوا خوب است. مقارن غروب وارد جتو شده، اهل ده به رسم معمول ایستاده، گوسفند قربانی و سایر رسومات متعارف به عمل آورده، در حیاطی که سه اطاق تو در تو داشت، منزل کردیم. حسین خان پسر حاجی جعفر قلی خان را که پسر کوچکتر اوست در اینجا دیدیم. آقا مصطفی خان امروز کاله قزاقی سر گذاشته و ملیس به لباس قزاقی‌ها شده بود.

بعد از صرف چای و رفع خستگی، مصطفی خان و آقا میرزا علینقی و رضاقلی خان و سایرین رفتند به خانه [۶] یوسف ناظر که داماد فتحعلی کدخداست. من هم رفتم آنجا. حاجی جعفر قلی خان هم همراه آمد. بالنسبه حیاط تمیز خویبست. پنجدری دارد که حضرات آنجا نشسته بودند. قدری ایستاده، برگشتیم منزل بارها بعضی رسیده و بعضی نرسیده، یک بار قند میان آب افتاده بود. مشه‌دی محمود این سفر ناخوش است، نیامده. رحیم شاگرد آبدار تبعیت کرده. خلاصه ما تا ساعت چهار به صحبت متفرقه مشغول شده، شام خواستیم. همراهان اغلب اظهار خستگی و کسالت می‌کردند؛ خاصه میرزا عباسقلی خان.

روز یکشنبه بیستم شهر جمادی الثانی سیصد و سیزده

صبح بعد از نماز و دعا صرف شیر و چای شد. از اینجا قصد زیارت حضرت معصومه - علیها السلام - کرده، نمازها را قصر خواندیم. امروز نهار باید اینجا صرف شود. قدری پیاده در ده و خارج ده گردش کرده، در وسط ده تکیه‌ای ساخته‌اند که حاجی علیقلی خان مرحوم پاژکی برادر بزرگتر حاجی جعفر قلی خان پدر حسینقلی خان و رضاقلی خان ساخته. در دهات بسیار خوب تکیه‌ایست. یک درخت چنار بسیار بزرگ در میان تکیه است که خیلی کهن شده، به واسطه کهنگی سر او تمام ریخته، بیخ او باقی است. می‌گویند نذر حضرت عباس - علیه السلام - است. کسی جرئت نمی‌کند بیندازد. از آنجا رفتم خارج ده [۷] فتیان که خالصه و تیول حاجی امین‌السلطنه است، پلی ساخته است روی رودخانه که بهار آب است. در بهار خیلی آب دارد و اسباب زحمت بوده، حالا برای عابرین بسیار خوب شده. در میان تکیه مزبور که در معنی مسجد و مدرسه این قریه است، اطفال ده قریب ده نفر مشغول درس قرآن مجید بودند. معلم آنها حاضر نبود. پسری که بالنسبه خلیفه و سمت ریاست به آنها داشت به ملاحظه این که امروز به قولی عید ولادت با سعادت حضرت بتول عذرا و صدیقه کبری - علیها صلوات الله - است، انعامی به خلیفه اطفال و سایرین داده، گفتم:

۱. قریه کوهک یا کوهذ یا کوهه، هم اکنون در فاصله ۱۹ کیلومتری شمال ورامین وجود دارد.

تعطیل نمائید. بی اجازه خلیفه اکراه داشتند که بروند؛ با این که خود پسره بچه و هم سن آنها بود. گفت: بچه‌ها مرخص هستی. خیلی مضحک و با مزه بود. از گردش به منزل برگشتیم. حاجی جعفر قلی خان برای نهار تهیه حلیم دیده بود. بسیار خوب پخته بودند. امتیاز داشت با حلیم‌های شهر. نهار منحصر شد به همان حاجی جعفر قلی خان. به اسم پسرش اسب کهری پیشکش کرد. گفتم: نزد خودشان باشد. بعد از صرف نهار که نیم ساعت به ظهر مانده بود، سوار شدیم، به عزم شوران، تیول مرحوم امین السلطان - طاب ثراه. دو فرسخ راه است. دم راه قریه پالشنت ملکی حاجی آقا موسی و آلوک ملکی حاجی جعفر قلی خان و سایر دهات پیدا بود. [۸]

از میان قریه هزار کلک خالصه گذشته، بالنسبه آباد است. حاجی جعفر قلی خان و پسرانش از کنار همین ده مرخصی حاصل کردند که به قریه خسروآلوک، ملک خود سرکشی نماید. از کنار تیحن میرزا علی محمد رد شدیم. ده متوسطی است. دم راه، حاجی آقا حسین ایل بیگی سابق پسر حاجی آقا محمد سلطان و حاجی اسماعیل سیاه و پسران آقا علی اصغر از حصار حسن بیگ که پنج فرسخ است به استقبال و دعوت آمده بودند که به رسم معمول، خانه آنها برویم. دم راه چند تیر تفنگ انداختیم. عصر برای صرف چای به قریه جمال آباد ملکی آقای امین الملک که از حیثیت اشتهار مستغنی از توصیف است، رفتیم. در بالا پشت بام انبار جدید البناى آنجا که خیلی مطول و مشرف به باغ آنجاست بعد از نماز، چای خورده، آفتاب خیلی گرم بود. دو متجاوز به غروب مانده، سوار شدیم به طرف شوران. دم راه، حاجی سلیمان قلی هدآوند و چند نفر استقبال کردند.

خرگوشی دررفت. بس که نزدیک بود، زیر دست و پای اسب آمد. دو تیر انداختیم، به واسطه نزدیکی نخورد. دو خرگوش دیگر دررفتند. آخری در کنار ده شوران رفت، میان گودال جای سیل آبی خوابید. بالا سر او رفته، به زور بلندش کردند. تیر اول قدری پشم او را کند، تیر دوم، جا به جا خوابید. حاجی محمد ولی خان مستأجر شوران و کریم آباد استقبال آمده بود. تا مسافتی [۹] اهل ده به هیئت اجتماع با قربانی دم آبادی آمده بودند. پیاده شده، در همان حیاط که هر سال منزل می‌کردیم ورود کرده، بار و بنه تازه رسیدند. منزل هنوز مرتب نشده بود، رفتیم میان باغ سری کشیده، در قریه جتو که قدری آمدیم، یک بلدرچین زدم. در این فصل بلدرچین خیلی تازگی دارد. اگر چه می‌گفتند: جتو تا شوران دو فرسخ است، لکن سه فرسخ بیشتر به نظر آمد.

این قریه قنات و باغ معتبری دارد که نسبت به سایر دهات ورامین امتیاز دارند. از بیست و پنج سال قبل این قریه به تیول مرحوم امین السلطان - طاب ثراه - مرحمت شد. بدو چندان آباد نبود، به مرور رو به آبادی گذاشت، به خصوص چند سالی که اختصاص به خود من داشت، لکن این سفر نسبت به سابق قدری خراب‌تر به نظر می‌آمد. در خارج قلعه قریب سی خانوار شاهسون سکنی کرده‌اند. محض رعایت حال آنها مجبور به رفتن و اخراج کردن نشده‌اند.

اشخاصی که در این سفر همراهند، از این قرار است:

مصطفی خان اخوی، محمود خان اخوی، میرزا عباس قلی‌خان فراش خلوت همایونی، میرزا علینقی سررشته‌دار، میرزا حسین خان کردستانی، حسین قلی‌خان سرهنگ انجو، رضا قلی‌خان سرتیپ، میرزا حسن خان پسر معاون الوزاره، اسماعیل خان میرآخور، [۱۰] علی بیگ پیشخدمت، میرزا محمد پیشخدمت، ابراهیم خان صندوقدار، حسین آبدار، آقا بابا قهوچی، عبدالعلی خوراک‌پز، قاسم شاگرد آبدار، صادق فراش، اسماعیل فراش، رستم‌علی فراش، حسین آشپز با دو نفر شاگرد، قنبر علی جلودار، محمد قلی بیگ جلودار، میرزا جعفر تفنگدار، مصطفی خان، محمدرضا بیگ جلودار، قوجه بیگ، محمود خان، مهتر هفت نفر، باباتقی نایب قاطرخانه، ده باشی قاطرخانه، قاطرچی هفت نفر، عوض خان تفنگدار، عزیز الله بیگ قوشچی با قوش، محمد خان آدم میرزا علی نقی، محمد علی بیگ، ایضاً علی سقا. خلاصه، تا ساعت چهار شب را به صحبت متفرقه گذرانده، شام خورده، خوابیدیم.

دوشنبه بیست و یکم جمادی الثانی

در شوران توقف شد. صبح را بعد از تعقیبات، خواب و نماز و صرف چای، پیاده به خارج ده رفته، دو سه هزار قدم از آبادی دور شدیم. چند تیر تفنگ انداخته، اول یک مرغابی زدم یک دانه قازلاق هم زدم. قوش را عزیزالله بیگ قوشچی از راه خیلی دور طلبید. قوش بسکه طپیده بود، خسته شده، تا به قوشچی رسید در بین راه نشست. ثانیاً بلند شد روی دست عزیزالله بیگ نشست. به طرف منزل مراجعت می‌کردیم یک خرگوش بلند شد. زدم؛ سر تیر خوابید.

به منزل برگشته، محمدقلی بیگ جلودار را به شهر [۱۱] فرستاده، نوشتیم محمدکاظم خان پسر مرحوم امین حضرت و محمدخان بیابند. نوادمل^۱ لوازم سفر را نیز همراه بیاورند. تفنگ سرپری همراه داشتیم. محض امتحان انداختم، به قراقوش افتاد و گم شد.

نوشتجات شهر را فرستاده نهار خوردیم سه قطعه کبکی را که ابوالحسن خان دارندی فرستاده بود لای پلو گذاشته بودند. بعد از نهار، حاجی اسماعیل ایل بیگی حالیه پسر حاجی آقا محمد سلطان و میرزا علی اکبر برادرش و اتباعش آمده بودند؛ محمد مهدی بیگ الیکائی هم آمد. مدتی در ایوان جلو اطاق نشسته، با این حضرات صحبت شد.

بعد سوار شده، رفتیم گردش، کنار مردابی ایستاده؛ مصطفی خان یک تیر به اردکی انداخت؛ زخمی شد. بلند شد عوض خان تیری دیگر انداخت، افتاد.

بعد علی عسکر بیگ ایل بیگی و محمد اسماعیل بیگ بوربور و میرزا محمد پیشخدمت که مأمور تحدید شریف آباد ملکی میرزا علی‌نقی است، رسیدند. پیاده شده، مطالبی که داشتند اظهار نموده، گفتیم: بروند شوران تا خودم بر می‌گردم. بعد از میان ده شوش آباد که جزو شوران است، قلعه خرابی دارد و هفت هشت خانوار رعیت و خارج ازین قلعه قریب شصت خانوار هداوند سکونت کرده‌اند. چون زمین‌های آنجا چمن

۱. گویا اسم خاص مکان است.

سفرنامه صاحب جمع به قم / علیرضا اباذری

است می چرانند و باج می دهند.

این شصت خانوار دو کدخدا داشتند.

وقت ورود شنیدیم کدخدا موسی هداوند مرده است و حالا کدخدا بهرام تنهاست. مصطفی خان از تیپ ما سوا شد. گویا روباهی را دیده بود. [۱۲] او را عقب کرده، خیلی زحمت کشیده و دنبال آن دویده، پیدا نکرده بودند. قدری دیرتر از ما به منزل برگشت که هوا تاریک شده بود. به منزل مراجعت شد. پیاده میان قلعه مختصر گردشی کرده، و با علی عسکر بیگ و محمد اسماعیل بیگ قدری صحبت کردم.

علی عسکر بیگ به منزلش دعوت کرد. سر شب استاد حسین اصفهانی که سالهاست در شوران سکونت کرده، معماری‌های شوران و کریم آباد را او کرده، گاهی هم ناظر انبار می‌شود، به رسم هر سال همراه عیالش که خیلی مسن و مسلطه است آمد. قدری انار و آجیل آورده بود که پول لباس معمولی که از من دارد، بگیرد و اظهار می‌کرد که شوهرش بیست تومان پول زیارت به او داده، به زیارت قم رفته. او هم به تلافی اذن داده، استاد حسین عیال جوانی گرفته؛ بقیه شب را به صحبت و مشغولیات متفرقه سر رفت. ساعت چهار شام صرف شد، خوابیدیم.

سه شنبه بیست و دویم جمادی الثانی

صبح را بعد از نماز جمعی عارض متفرقه آمده، مطالبی که داشتند، بر طبق اظهار احکامی که مقتضی بود برای آنها صادر شد. بعد به حمام رفته، میرزا عباس قلی خان همراه بود. شست و شوی کرده، بیرون آمدیم. این حمام نسبت به حمام‌های این صفحات امتیاز دارد. خاصه از حیثیت آب که بسیار تمیز و صاف است. بعد از حمام میان باغ رفته، در خارج قلعه [۱۳] مختصر گردشی شد. جمعی دیگر عارض آمدند. به مطالب آنها رسیدگی شد.

بعد از صرف نهار از شوران حرکت شد به عزم حصار حسن بیگ، سه فرسخ است. در عرض راه چند تیر انداختیم. یک سار روی هوا سواره زد. صبح هم عوض خان یک اپیا زده بود.

خلاصه از میان قریه قلعه کرد بوروبورها رد شدیم. ده آباد پرجمعیت و اشجاریست. اهل ده به هیئت اجتماع دم راه آمده، گوسفندی هم آورده بودند؛ به خودشان رد کردم. قدری با آنها حرف زده آمدیم به زیارت حضرت امام جعفر ابن امام سابع - علیه و علی آباءه الصلوٰة - که آبادی این قریه و عظمت شأن این امامزاده اظهار من الشمس است. در ضریح مطهر به زیارت و نماز مشرف شده، گنبد و بنای این مکان شریف از شاه طهماسب سلطان دویم صفوی است.

خاقان مغفور امر به تعمیر آنجا فرموده‌اند. ضریح و در چوبی دارد که خوب منبت کرده‌اند. در پائین در ضریح نوشته بودند به امر سلطان عادل با وقار مختار شرف الدین در تاریخ اربع و تسعین و تسعماء ساخته شده.

بعد از شرف زیارت آمدیم بالاخانه آنجا که سر در به کوچه مشرف است. آقا شیخ محمود که از اجلای مشایخ آنجاست چای حاضر کرده، دو مجمعه بزرگ انار و دو رأس گوسفند تهیه دیده بود و تمام مشایخ و سادات امامزاده جعفر در آنجا نشسته بودند به قدر دو قلیان نشسته، [۱۴] برخاستیم به عزم تجربه خانه آقا علی اصغر که به حسب معمول ناچار باید دعوت اینها را قبول کرد.

از میان قریه محمد آباد عرب گذشتیم. اهل ده که عرب هستند اجتماع کرده، استقبال نمودند. ده آباد معتبر مشجری است. از آنجا مسافتی که آمدیم رسیدیم به قریه زواره ورد؛ ده آباد معتبری است متعلق به اعراب.

کنار ده چند نفر زن و مرد به تظلم آمدند. نزاعی در آنجا شده، مدعی بودند که یک نفر از آن نزاع مقتول شده. اگر چه از خارج گفتند ناخوش بوده، به مرض معینی که داشته مرده.

خلاصه، رسیدیم به تجربه‌خانه. آقا علی اصغر خود آمده در شهر است. پسران او محمد علی خان و محمدخان مواظب پذیرائی بودند. اهل قریه قریب دویست نفر متجاوز دم ده حاضر بودند. یک ساعت به غروب مانده، در منزل آقا علی اصغر پیاده شده، تشریفاتی که مقتضی بود حاضر کرده بودند.

مختصری نشسته پسرش تنخواهی به اسم من و مصطفی خان آورد تقدیم کرد. قبول نکردم. مقارن غروب از آنجا آمدیم به حصار حسن بیگ. خانه حاجی اسماعیل پسر بزرگتر حاجی آقا محمد سلطان که فعلاً ایل بیگی است و با حاجی آقا حسین برادر کوچکتر خودش که پارسال ایل بیگی بود مخالفت دارند. قریه حصار حسن بیگ از دهات معتبر بسیار آباد است. سه دانگ آنجا ملک ورثه حاجی آقا محمد سلطان، سه دانگ دیگر مشترک است.

در بین حاجی اسماعیل سیاه داماد حاجی آقا محمد سلطان که از [۱۵] معارف اعراب است و حاجی زینب خواهر حاجی آقا محمد سلطان که نیم دانگ دارد وقف کرده، و حسین خان سلطان است که خودش مأمور استرآباد و سلطان فوج طهران است. پسرش در جزو مستقبلین همه جا همراه بود، تمام جمعیت این ده عرب و اغلب متمول‌اند. در خانه حاجی اسماعیل سابق الذکر که سابقاً هم مکرر به این خانه آمده بودم، پیاده شده. جنجال متفرقه اجتماع کرده بودند؛ زن و مرد زیاد تماشاچی ایستاده بودند.

زن‌ها که در تمام این دهات رسم است، اسفند دم راه واردین متشخص دود می‌نمایند آمده، رسم به عمل آورده؛ مردها در هر ده گوسفند قربانی کشتند.

میان حیاط حاجی زینب خواهر حاجی آقا محمد سلطان که ذکر از او شد و قریب هشتاد سال دارد [و] به یک اندازه محترمه است. به رسم سنواتی آمد مصافحه و معانقه کرد.

بعد از گفتگوهای مفصلی که کرد باز از من رسماً وقت خواست که در آخر شب به قدر دو ساعتی مجدداً ملاقات نموده و مطالب محرمانه خود را اظهار کنید. ظاهراً معمول او را اجابت کردیم، ولی چون از مراتب پرچانگی او اطلاع داشتیم شب را طفره زده و سپردم که صبح بعد از نماز تشریف آورده، مرا ملاقات نماید. صبح هم نیامد. جهتش را نفهمیدم. شب قدری کتاب مطالعه کرده و شام صرف نموده، خوابیدیم، ولی چون اطاق [۱۶] بخاری نداشت و از برای گرم کردن منقل گذاشته بودند، هوا سرد بود و شب را هم کم

خوابیدم. آقا میرزا علی‌نقی و میرزا حسین خان و میرزا حسن خان از برای خواب در اینجا توقف نکردند، رفتند در خانه جعفر خان نامی که در همسایگی اینجا بود استراحت کردند. خلاصه، شب را به هر طوری بود گذرانده.

چهارشنبه بیست و سیم جمادی الثانی

صبح از خواب برخاستم. بعد از نماز و تعقیبات مشغول رسیدن به عرض عارضین شدم. احکامی که لازم بود، مهر کردم. بعد تفنن کنان رفتم به اطاقی که اجزا نشسته بودند. قدری صحبت کردم، پیره مردی بود کربلائی محمد صادق نام که بسیار پیره مرد زنده دل با حالی بود. از بابت خانواری سرباز دو تومان تخفیف می‌خواست. حکمش را مهر کردم. بعد شروع کرد در معقولات دخل و تصرف کردن و از علم اخلاق و سیاسی حرف زدن و به موقع این شعر را خواند:

آدمی را همه چون اصل و نسب در حسب است
گر نسب نبود، آدم و حوا ب‌سست
در این مقام، آقا میرزا عباس قلی‌خان فراش خلوت همایونی که جزو همراهان است، حاضر بود. با پیرمرد زنده دل همراهی کرده و این شعر را در مقابل او به مناسبت خواند:

ماری به سر راه من حلقه زدنی کرد [۱۷]
چون مرا دید برجستنی کرد
خیلی خوش مزه بود و به موقع. از عدد اولاد او سؤال شد؛ گفت: دو دختر دارم. یکی پارسال شوهر دادم و یکی دیگر در خانه است، نه سال دارد.

میرزا عباس‌قلی خان طالب مصاهرت او شد و دختر او را خواستگاری کرد. بعد حاجی اسماعیل آمده و دعوت کرد که در منزل او صرف نهار بکنیم.

حرکت کرده، رفتیم. اطاقی ساخته بود که نسبت به دهات و ایلات، پاکیزگی و امتیاز داشت. نشستیم؛ چند نفر عارض آمدند. احکام آنها را مهر کرده، دادم. صرف نهار شد. بعد چند نفر سید زواره [ای] آمدند. یکی از آنها الاغی می‌خواست که آن را واسطه کسب معاش خود قرار دهد و دیگری می‌گفت: من نان می‌خواهم و ثالث آنها می‌گفت: که من دعاگو هستم. خلاصه آنها را راه انداختیم، رفتند.

سوار شده، به سمت کریم آباد حرکت کردیم. از ده حصار قاضی رد شدیم. رسیدیم به چادر محمد علی سرهنگ کلکو که خودش نبود و زتش از دست محمد آقا... متظلم بود. در اینجا به قدر یک قلیان کشیدن توقف کرده، و به عرض او رسیدگی کردم.

بعد راه افتادیم از ده محمودآباد رد شدیم، رسیدیم به یک دسته زیادی سار. چهار نفری تفنگ‌ها را کشیده و سارها بلند شدند. قدری دور بودند. پنج شش عدد آنها نیفتاد. یکی از آنها که خیلی سمج بود و ساچمه کاری به او زده [۱۸] سه چهار فشنگ ما را حرام کرد. آخر الامر میرزا عباس قلی‌خان بهره گرفت

۱. ناخوانا.

و سرش را بریدند.

در همین مکان اناری نشانه گذاشته، خواستیم با قیقاج بز نیم، یک تیر با ساچمه و یک تیر با گلوله من در تاخت زدم که خیلی مستحسن اتفاق افتاد.

مصطفی خان هم یک تیر زد با ساچمه و خوب تیری بود. سایرین هیچ یک نزدند. بعد حرکت کردیم به فاصله نیم ساعت دیگر قریب به کریم‌آباد چنانچه معمول و مرسوم است جمعی از رعایا به استقبال آمده، گوسفند قربانی کردند. وارد شده، بعد از لحظه‌ای جواد بیگ نایب شترکلائی آمد و چند تازی آوردند که من ببینم. بنا شد که فردا را به شکار برویم. شب را گذرانده، صرف شام نموده، خوابیدیم.

پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی

صبح از خواب برخاسته، بعد از ادای فریضه و تعقیب و صرف چای و قلیان، تقریباً یک ساعت و نیم از روز گذشته، با جمعی از همراهان، من جمله مصطفی خان و محمود خان و میرزا عباس قلی‌خان و حسین قلی‌خان و رضا قلی‌خان و جواد بیگ نایب شترکلائی و اسماعیل خان میرآخور حرکت کرده، به قصد شکار بیرون آمدیم.

صبح هوا ابر شده، به کلی گرفت و وقت مراجعت از شکار باد خیلی اسباب اذیت شد. در مراجعت [۱۹] نزدیک آب مرغابی زیادی بود. من یکی از آنها را زدم که تک نشسته بود و جای دیگر باز مرغابی‌های قدیم که کوچک‌تر از آنها بودند در آنجا هم با یک تیر پنج عدد آنها را زدم. دُرنازی زیادی هم قدیم به واسطه بعد مسافت و شدت باد، زدن آنها ممکن نشد. در بین راه روباهی قدیم، جواد بیگ تازی عقب او انداخت. روباه داخل قلعه خرابه‌ای شده، در آنجا مدتی با تازی مشغول کش مکش شدند. آخرالمر روباه فرار کرده، در سوراخی پنهان شد.

به منزل مراجعت شد. نهار صرف کرده، بعد از نهار بعضی از عارضین که از دهات اطراف و ایلات آمده بودند به عرض آنها رسیدگی کرده و احکام لازمه آنها را دادم. شترکلائی را برای سان خواستم. امروز آمدند. در قلعه محمد علی خان که نیم فرسخ است تا کریم‌آباد. محمد علی خان صاحب جمع قدیم برادر زن مرحوم مستوفی الممالک اینجا آباد کرده است. حالا خراب است ولی قنات اینجا جزئی آب دارد. نایب‌ها [ی] شترکلائی تمام امروز آمدند اینجا. با آنها قرار سان داده شد که فردا جمعه است سان دیده شود.

نایب، غلامعلی پیرمرد است. هشتاد سال دارد. با برادر و پسرش جزو نایب‌های کلائی است. رفته بوده است کربلا، تازه مراجعت کرده است. با او [۲۰] قدری شوخی کردم به زن این غلامعلی معروف است به کلانتر که دختر حاجی ادیه محمد بیگ مرحوم است. غلامعلی قدری از او شکایت داشت. عصر رفته در قلعه گردش کردم. یک بچه کوچک مرا دید. از خرقة خز که تن من بود ترسید، بنا کرد گریه کردن و فرار کردن.

قدری در قلعه و خارج قلعه گردش کردم. قدری در باغ مراجعت کرده، این کریم آباد را مرحوم امین السلطان - طاب ثراه - در بیست و پنج سال قبل آباد کردند. آبادی جزئی غیر قابلی داشت. بعد خودشان مخارج زیادی کرده، تا اینجا را آباد کرده، قلعه ساختند؛ باغ ساختند. سه رشته قنات دارد. یکی کریم آباد، یکی قاسم آباد، یکی جهان آباد. کریم آبادش یک سنگ آب دارد. جهان آباد را خود من آباد کردم؛ یک چارک آب دارد. حمامی که رفع حاجت اهل قریه را می‌نماید، در خارج قلعه به امر مرحوم امین السلطان - طاب ثراه - ساخته‌اند. عمارت اربابی کریم آباد که یک سمت آن هفت قسمتی و دارای چند اطاق است با حیاط وسیعی در چند سال قبل که میرزا کریم مباشر بوده، ساخته. جلو این عمارت باغی‌ست، خالی از وسعت نیست. مشجر است به درخت‌های زبان گنجشک و یک خیابان که طرفین این خیابان را مو و انار غرس کرده‌اند. موها بسیار خوب [۲۱] نمو کرده‌اند، فعلاً نسبت به دهات حول و حوش، آباد است.

جمعه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی

در کریم آباد توقف کردیم. قرار گذاشته‌ام امروز سان شتران کلا را ببینم. از صبح جمعیت متفرقه ایلات و کلکو و غیره دسته به دسته می‌آمدند مطالب خود را اظهار می‌کردند؛ رسیدگی می‌شد. احکامی که مقتضی بود برای آنها صادر می‌شد. از صبح آفتاب گردان و قلندری به قلعه محمد علی خان که تا اینجا نیم فرسخ مسافت دارد فرستاده و جواد بیگ و سایر نایب‌های شتر کلا را که همه کلکو هستند. فرستادم در همانجا شتر را جمع کرده، عصر سان بدهند.

نهار خورده، بعد از نهار سوار شده، به طرف قلعه محمد علی خان رفتیم. در آفتاب‌گردانی که زده بودند نشستیم، تمام شتر و نایب‌ها حاضر بودند. شتر کلا بحمد الله نسبت به سابق خیلی خوب ترقی کرده، دسته به دسته شتر جمعی هر ناییبی را از دم آفتاب‌گردان رد می‌کردند که هر چند مال کدام ساریان است. جعفر قلی بیگ نایب می‌شمرد، میرزا علی نقلی سررشته‌دار می‌نویشت و ثبت بر می‌داشت. از پنج ساعت به غروب الی یک و نیم به غروب مانده، سان طول کشید. بعد سوار شده، برگشتیم به طرف منزل. دم راه تمام نایب‌ها همراه بودند. کنار ده کریم [آباد] کدخدا زهرا که ضعیفه مسنه و کدخدای قورق ... است [۲۲] آمد. پسر او مرده است. نسبت به سابق تاخت و تازی نداشت؛ افسرده است.

در منزل تا غروب میان حیاط با محمد اسماعیل بیگ ایل بیگی بوروبور و سایر عارضین متفرقه و نایب‌ها مشغول رسیدگی به کارهایی که متعلق به آنهاست بودم.

سر شب مصطفی خان و محمود خان و سایر اجزا در منزل میرزا علی نقی بودند. تنها در اطاق خودم به مطالعه کتاب کُنت مُنت کریستو مشغول شده، قریب پانزده ورق خواندم. بعد با همراهان به صحبت مختلفه به سر رفت. در ساعت چهار، شام خورده، خوابیدیم. نسبت به اقتضای افسال هوا بسیار خوب و ملایم است.

خلاصه رفتیم میان قریه شکرآباد که مشترک است فی ما بین بوروبورها و بانوی عظمی. و برگشته در آن حول و حوش خیلی گردش کردیم، چیزی که قابل تیرانداختن باشد، ندیدیم مگر چند درنا روی هوا دور می‌زدند. گلوله رسن نبود، غروب برگشتیم. هوا سرد شد، حاجی مهدی انیس آبادی و علی عسکر بیگ ایل بیگی و محمد اسماعیل بیگ [۲۵] بوروبور بودند. قدری با آنها صحبت شد.

شب را چون آدم میرزا کریم به شهر بایستی برگردد، مشغول نوشتن جواب‌ها شده تا ساعت چهار شام خوردیم. امشب بسیار هوا سرد شده، آب‌ها یخ بسته بود. مصطفی خان عقب مانده بود، برای گردش. بعد که آمدند معلوم شد گفتاری پیدا کرده‌اند. میرزا جعفر خان و رضای جلودارش تاخت کردند. رضا زمین خورده است. او در رفته و قدری مجروح شده و کلاه رضا قلی‌خان که سر او بود از دست شکافته بود که الآن رضا قلی‌خان کلاه نم‌سرد گذاشته، از قرار معمول شب را گذرانده، خوابیدیم.

دوشنبه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی

صبح بعد از نماز و غیره، رستم خان فراش‌خلوت که از شهر کاغذهای میرزا کریم و غیره آورده بود جواب امشب نوشته بودم، لاک مهر کرده، او را به شهر فرستادم. بعد جمعیت عارض و اهل ده جمع شدند. تا مدتی آنها را راه انداختیم. رفتند بالای بام، بعد رفتیم نشان گذاشته، قدری تیراندازی کرده، مراجعت کردیم. نهار صرف شد.

بعد از نهار پسرهای حاجی آقا محمد سلطان را خواسته بودم، چون حاجی محمد اسماعیل که پسر بزرگ اوست حالا ایل بیگی کردم با چند نفر برادر منع هستند و حاجی آقا حسین [۲۶] پسر کوچک او که سابق ایل بیگی بود و حاجی اسماعیل سیاه. قدری میانشان خوب نیست، به هم خورده. قدری سؤال و جواب شد، آخر با هم اصلاح کردند. التزام دادند که بعد از این با هم صلح باشند.

بعد جمعی عارض بودند، آنها را راه انداخته، نماز خوانده، چهار ساعت به غروب مانده حرکت کردم. هر چه زن و مرد و بچه و دختر اهل ده بودند، تمام آنها که باید در میان باغ عبور کردند، حاضر بودند. به رسم معمول که همه ساله می‌آمدم روز حرکت به تمام آنها پولی می‌دادم. امروز هم به ترتیب سابق به تمام آنها پول داده، سوار شده، رفتیم برای جوق آباد.

دو ساعت در بین راه بودیم تا رسیدیم به جوق آباد. قربانعلی بیگ و سایر اخوان که معروف به علی دائی هستند اینجا سکنی دارند که امروز عصر چای را موافق معمول سنواتی باید در منزل آنها صرف شود. جمعیت زیادی بیرون ده ایستاده، قربانی کردند. قریب پانصد نفر مرد و زن بودند. آمدیم منزل قربان‌علی بیگ پیاده شده، چای صرف شد.

اینجا خانه نجف‌قلی بردار قربان‌علی بیگ است. چون بهتر است اینجا را معین کردند. به قدر یک ساعت و نیم در جوق آباد منزل قربان‌علی بیگ عاریه نشسته بودم. قریب بیست نفر عارض متفرقه آمدند. مطالب مختلفی خود را اظهار کردند. موافق [۲۷] مطالب آنها جواب داده شده، احکامی که مقتضی بود صادر شد. بعد به حسب رسم معمول سنواتی که شب را باید در چال قازان خانه و ملک علی عسکر بیگ ایل بیگی

عرب حلوانی است، مصمم شدیم. یک و نیم به غروب مانده، سوار شدیم به عزم چال قازان. مسافتی که آمدیم از دم قریه جعفر آباد جنگل که سه دانگ آنجا ملک سادات لاریجان و سه دانگ ملک قربان‌علی بیگ مزبور و متفرقه است، گذشتیم. این قریه ده معتبریست، فعلاً به واسطه بی‌آبی به تعسر می‌گذرانند. قناتی از قدیم احداث کرده‌اند، به واسطه صدمه سیل خراب شده.

معاون الملک به واسطه قرب جوار به خیال این‌ست که اینجا را به قیمت نازل بخرد؛ مانع است از تعمیر قنات و با این جهت به اهل آنجا بد می‌گذرد. رعایای آنجا جمعیت کرده، قربانی حاضر کرده بودند، قدری با آنها مهربانی کرده، از همین بابت تشکیک داشتند. در آنجا که رد شدیم، به فاصله مختصری رسیدیم به حسن آباد خالصه، که معاون الملک اجاره کرده، به همان ترتیب متعارف اهل ده جمعیت کرده، قربانی حاضر کرده بودند.

خالصه، ایل بیگی‌های اعراب و ارباب رجوع متفرقه و غیره متجاوز از پنجاه سوار همراه بودند. مقارن اذان رسیدیم به چال قازان. علی‌عسکر بیگ باغی جدید الاحداث آباد کرده، تقریباً پانزده هزار ذرع است. دارای یک خیابان [۲۸] و انارستانی که در پنج سال قبل اینجا آمدن اثری ازین باغ نبود. در این مدت قبیل خوب آباد شده و اشجار آنجا نمو کرده است. لدی‌الورد میان آن باغ رفته، گفتم چای آوردند. آنجا ایل بیگی‌ها و غیره بودند. علی‌عسکر بیگ رعایای متوطن آنجا را آورد، معرفی کرد.

بعد رفتیم منزل، در همان اطافی که سال‌های دیگر منزل می‌کردیم استراحت کرده، شب را علی‌الرسم با اخوان و اجزا به صحبت متفرقه به سر رفت.

شام را به رسم ایلی در خانه علی‌عسکر بیگ پخته بودند. در ساعت چهار صرف شد.

سه شنبه بیست و نهم جمادی الثانی

در چال قازان خانه علی‌عسکر بیگ، صبح نماز خوانده و میان حیاط با عارضین و ارباب رجوع قدری صحبت کرده، به عزم زیارت شاهزاده محمد بن علی بن ابی‌طالب - سلام الله علیهما - سوار شده، قدری که از آنجا دور شدیم، دم راه حضرات هداوند طایفه خانی دم قریه قشلاق خود مجتمعاً با کدخدا و ریش سفیدان قربانی حاضر کرده، منتظر بودند.

این قریه از متعلقات شمس آباد خالصه است؛ قریب صد خانوار هداوند در اینجا سکنی دارند. از آنجا رد شدیم؛ رسیدیم به علی‌آباد ملکی معاون الملک. اعراب لثنی که از شیراز مهاجرت کرده‌اند در این قریه سکونت دارند و سپرده [۲۹] علی‌عسکر بیگ ایل بیگی سابق الذکراند. دم راه ایستاده، قربانی آورده بودند. متظلم بودند از اجحافات که به آنها می‌شود در مادی مالیات. چون واجب‌الرعیه و مهاجراند، از اصل مالیات آنها که دویست و پنجاه تومان بوده، یکصد تومان تخفیف داده، حکم به آنها داده؛ رسیدیم به امامزاده مشهور به امامزاده آجودان. این امامزاده واجب‌التعظیم شاهزاده محمد بن علی بن ابی‌طالب - صلوٰة الله علیهما - و دارای کرامات غریبه و زیارتگاه غریب و بومی و محل نذورات و طرف اعتقاد حول و حوش است. گنبد و بقعه عالی دارد که در سنه هزار و سیصد و سه حضرت اشرف صدر اعظم - دامت

شوکت - امر به بنای آن فرموده، به مباحثی میرزا کریم، عمارت شده، کاشی کاری گنبد از بیرون خیلی با شکوه است؛ قدری از آن ریخته است.

پسر سید اسماعیل مرحوم که متولی آنجا بود، به جای پدر متولی است. بعد از زیارت، سر پا چای فراهم کرده بود، صرف نموده، سوار شدیم. خرگوشی در رفت میان نهر آب خوابید، او را بلند کردند، زدم. سر تیر خوابید.

حضرات ایل بیگی‌ها و غیره همراه بودند، رفتیم به طرف شریف آباد ملکی میرزا علی‌نقی. دو سال است خریده، فعلاً با ورثه صارم الدوله مرحوم نزاع دارند سر ملک و نهری که آنها مدعی‌اند متعلق به دولت آباد است [۳۰] هم جمعی از مصدقین و مهترین معتبر مأمور به رسیدگی شده بودند که رفع ما یقال شود.

این شریف آباد از مملکات مرحوم امین السلطان - طاب ثراه - است. به واسطه ضیقت زمین و زحمت فوق العاده که غیر قابل است به خانلر خان سیل سپر منتقل فرمودند.

میرزا علی‌نقی از ورثه او خریده و زحمتی کشیده است. مقارن ظهر به آنجا رسیدیم. در قلعه‌ای که دارای هفت هشت خانوار است و خود میرزا علی‌نقی پارسال ساخته، پیاده شده، دم قلعه خود میرزا علی‌نقی و اهل دهش، با قربانی ایستاده بودند.

یک نفر آخوند را حاجی میرزا ابوالفضل مجتهد به توسط آقا علی اصغر عرب فرستاده بود در اینجا رسید. میرزا علی‌نقی یکی از اطلاق‌های این قلعه با این که کوچک بود از گلیم خود پا دراز کرده، فوق طاقت شریف آباد از مرکبات و میوه و گز و خربزه و انار و چای روسی و به که اینها صورت کیمیا و عنقا هستند، تشریفات قرار داده بود. نهار اینجا خورده، جواب حاجی میرزا ابوالفضل را به خط خود نوشته، حضرات اعراب و غیره چون از اینجا برمی‌گشتند برای مطالبی که داشتند جمعیت کرده، قریب سی حکم به آنها داده شد.

از شریف آباد سوار شد، میرزا عباس‌قلی که از طرف ورثه صارم الدوله و سراج الملک سر این دهات است [۳۱] در مسئله ادعایی که از میرزا علی‌نقی دارند، آمد. خودم با حضرات ایل بیگی‌ها و غیره رفتیم، دیدیم نهر قدیم دولت آباد فعلاً موجود است. چون مختصر مخارجی دارد، در نظر مباشرین تکلیف است قبول ضرر نمایند به میرزا علی‌نقی بیچاره که نهر حاضر و آماده [ای] دارد، چسپیده‌اند. زمین را سال‌ها بایر بوده، میرزا علی‌نقی برای خود دایر کرده و کاشته و ملک شریف آباد است. حال طرف به طمع افتاده.

خلاصه، آمدیم دم قلعه دولت آباد، ملک ورثه مرحوم صارم الدوله. محقر و مخروبه است. دو سه نفر بختیاری که در آنجا سکونت دارند در همین مسئله آمدند و گفتند، به خصوص یکی از آنها که اظهار فصاحت می‌خواست بکند. در اینجا سر سواره قلیانی کشیده، همه ایل بیگی‌ها و متفرقه را از قبیل علی عسکر بیگ و سه پسرش، محمد اسماعیل بیگ ایل بیگی بوروبور و دو پسرش، محمد اسماعیل بیگ ایل بیگی کادمار، مصطفی خان مأمور آدم میرزا کریم که به وصول مالیات آمده، آدم سراج الملک و غیره و

۱. افتادگی دارد.

غیره، همه را مرخص کردم، رفتند.

دو [و] نیم به غروب مانده بود عازم بند علی‌خان که جزو قورق کلا و اول سیاه‌پرده دیر است، این نقطه در جنوب غربی ورامین واقع شده. علی‌خان نامی کلکو، نه‌ری احداث کرده که به اصطلاح آنها نهر را بند می‌گویند. به اسم او مشهور شده، [۳۲] رودخانه کرج و رودخانه شور به هم ملصق می‌شوند و از اینجا می‌گذرد به طرف مغرب. موکب همایونی سابقاً که به شکار تشریف فرما می‌شدند، اینجا مضراب خیام همایونی بود. زمینش شن‌زار و جنگل‌گز است.

از شریف آباد تا بند علی‌خان می‌گفتند دو فرسخ است، لکن سه فرسخ متجاوز است.

خلاصه؛ آبادی در عرض راه از دولت آباد به این طرف نبود، جز رحیم آباد ملکی حاجی محمدرضا خان فراش‌خلوت که فعلاً لم یزرع و خالی السکنه است. به واسطه این که آب رودخانه پایین افتاده، اراضی آنجا را مشروب نمی‌کند مبالغی باید خرج کرد و بند و نهر بست تا آن وقت سالی سی چهل خروار عمل کند، هوا ابر بود علی‌خان و شهباز بیگ کلکو نایب‌های کلا همراه بودند، به مقتضای فضولی که خداوند متعال در این طایفه کلکو مخمر فرموده، اصحاب الیمین و اصحاب الشمال شده بودند تا رسیدیم به بند علی‌خان. گفتند آنچه را که بایست در یک سال بگویند. رجب بیگ نایب که منزلش در بند علی‌خان و مستحظ قورق آنجاست آمد استقبال. در چهار نقطه به فاصله دو هزار قدم گوسفند قربان حاضر کرده، کشتند. در بین راه روباهی در رفت، تاختم. اسب خیلی به او نزدیک شد. خواستم تیر خالی کنم که ملتفت شدم در عقب محمود خان اخوی مقارن انداختن تفنگ [۳۳] من تیر خواهد انداخت و به من می‌خورد. روباه هم برگشت و در رفت. از غروب گذشته بود^۱ رسیدیم. تمام همراهان باید در سیاه چادر منزل کنند. اسب و قاطر جایشان^۲ است. آفتاب گردانی برای من زده بودند. جلو آفتاب گردان هیزم گز زیاد می‌سوزاندند، مشتعل بود. دور آن حلقه زده، جواد بیگ نایب که فی‌الجمله ریاستی به حضرات کلکو دارد و در صفات مزبوره رب النوع آنهاست رسید. دور آتش با سایر نایب‌ها به مشورت و محاجه لفظی در باب شکار رفتن من تا ساعت چهار گفتند. در ساعت مزبور شام خورده، خوابیدیم.

چهارشنبه غره شهر رجب المرجب ۱۳۱۳

در بند علی‌خان توقف شد. برای ترتیب حرکت آخر قرار بر این شد که بارها و اجزا یک شب دیر بمانند، از آنجا به مسیله بروند. ما هم از این راه برویم.

آنجا بسیار خوش گذشت به واسطه وسعت صحرا، زمین خشک، شن‌زار دور صحرا تمام باز است. رودخانه آب نزدیک است، خوب جای است. امروز در اینجا مشغول ترتیب قرق‌ها و احکام متفرقه و رسیدگی به کارها شد.

۱. افتادگی نسخه.

۲. یک کلمه افتادگی دارد.

عصر سه ساعت به غروب مانده، تنها بدون آدم سوار شدم. قریب یک صد خانه از اهل کلکو اینجا هستند. نیم فرسخ طول چادر آنهاست. [۳۴] برای سرکشی و مطالب محرمانه و فهمیدن تعداد زن و بچه و استعلام کاری که داشته باشند، رفتم دم چادر تمام آنها گردش کردم؛ از وضعشان مستحضر شدم. در یک جا که مال کسان غلام‌علی کل‌زن بود، سک سفیدی خوابیده، غفلتاً پرید برای پای من. با این که سواره بودم خدا رحم کرد جوراب و شروال^۱ مرا پاره کرد، ولی بحمد الله صدمه‌ای به پا نخورد.

همه جا گردش کردم. بچه‌های کریم که یک طایفه از عرب کلکو هستند معروف به کرم شاهی، حالا عسکر پسر کرم‌شاه که بزرگ‌تر از سایر اولاد اوست یک نهر آب از رودخانه جاری کرده، اینجا زراعت می‌کند. آن سمت رودخانه سیاه پرده است و قورق شکار است که سابق موبک همایونی گاهی به عزم شکار تشریف فرما می‌شدند، حالا قریب بیست سال است که تشریف نمی‌آورند. اینجا ملک است؛ یعنی ملک جزئی که قورق‌چی‌هایی که اینجا مأمور هستند تمام سال در اینجا توقف کنند. جزئی زراعت برای مصرف خودشان اینجا می‌کنند که و ملک آبادی و اجدادی خودشان هم هست دو سه خانه هم تازه از خشت و گل ساخته‌اند. رجب بیگ که سابق قورق‌چی اینجا بود. او هم با پسرانش اینجا می‌نشینند. در سیاه‌چادر زن و مرد عاجز بسیار داشتند که به هر کدام از آنها گندم حواله کردم، برونند از ورامین بگیرند. یک پسر کوچک به سن شش [۳۵] هفت سال رجب دارد؛ از زن تازه که دارد. خوب پسری‌ست و حال آنکه خود رجب قریب هشتاد سال دارد. علاوه این طفل، پنج شش نفر پسر بزرگ دیگر هم دارد.

پسر کوچکش خیلی خوب و قشنگ است، در اینجا منزل ما در سیاه‌چادر است که توی چادر، ما هیزم گز آتش می‌کنیم.

خلاصه، شب گذشت. در میان آفتاب گردان کوچکی که منزل خوابگاه من بود با میرزا عباس قلی‌خان و میرزا علی نقی و غیره به صحبت متفرقه گذشت.

پنجشنبه دویم شهر رجب

صبح بسیار زود بیدار شده، حضرات همراهان با بار و غیره تمام از راه سیاه پرده می‌روند به دیر که از آنجا به مسیله بروند. ما هم از این طرف می‌رویم که دو شب در بین راه هستیم، بعد به مسیله می‌رویم. آن شاء الله آنها را ملاقات کرده، تفصیل حرکت آنها را خواهم نوشت.

تقریباً اول طلوع آفتاب من، مصطفی خان و رضا قلی خان و اسماعیل و عوض و قنبر جلودار، حسین آبدار، عبدالعلی آبدار، دو بار جلو نمد، دو بار رختخواب حرکت کردیم.

جوادیگ، محمد حسین بیگ، علی خان، احمد خان، محمد حسین خداویردی و چهار پنج نفر دیگر از کلکوها همراه بودند. قریب دو فرسخ حرکت کردیم، رسیدیم به تل سرخ. تپه خوبی‌ست که اسم آن تل

۱. کذا.

سرخ است. یک قاز نرسیده به اینجا زدم. دویست [۳۶] قدم راه با تفنگ ...^۱ در هوا زدم. خیلی راه بود. خیلی از حضرات هم بالا و پایین رفتند با تازی برای شکار آوردن.

مدتی من و دو سه نفر که همراه بودند، ایستاده، چیزی معلوم نشد. آخر حرکت کردیم، آمدیم کنار رودخانه کرج که از بند علی‌خان می‌آمد از اینجا می‌گذرد به طرف سیاه کوه. من تنها بودم. کباب بره همراه داشتیم. با تخم مرغ درست کرده، خوردیم. قدری کباب هم برای مصطفی‌خان که همراه حضرات رفته بود گذاشتیم.

قدری اینجا تأمل کرده، از آب که گذار معین داشت عبور کرده، چادرها که عبارت از نه سیاه‌چادر است در کنار همین رودخانه زده‌اند، بنا بود ببرند دو فرسخ پائین‌تر اینجا بزنند، ولی از قراری که می‌گفتند آنجا آب شیرین نبود به این جهت اینجا زده‌اند. تا بند علی‌خان سه فرسخ است به خیال این که منزل خیلی دور است، عقب آهو شکار هم احتمال داشت اگر اجماعاً می‌رفتیم شکار آهو می‌کردیم منزل رسیدیم تا اینجا جای درست کنند، سواره رفتیم کنار رودخانه به خیال شکار مرغ‌آبی.

اینجا به قدری قاز و اردک و همه قسم مرغابی دارد که از اندازه بیرون است. هزار هزار حرکت می‌کنند. شب از شدت صدا نمی‌گذارند آدم بخوابد. ولی چون سواره حرکت می‌کردیم از دور می‌پریدند. یک باقرقره^۲ زدم. [۳۷]

به منزل مراجعت کردیم. جواد بیگ از گذار آب نیامد. از بیراهه آمد. حرکت خوبی نبود؛ نزدیک بود امشب به گل فرو رود. منزل رسیدیم. سایرین هم از آن طرف از گذار آمدند، رسیدند. آنها هم شکار آهو دیده بودند، ولی کاری نکرده بودند.

محمد حسین و کاظم خداوردی هم که خیلی بالا برای دامنه کوه که نزدیک غدیر اسب است، رفته بودند یک ساعت بعد رسیدند.

از قرار تقریر آنها، یک آهو، تازی آنها گرفته بود؛ ولی چون حرام شده بود، به این جهت نیاورده بودند و می‌گفتند که سه چهار گور هم دیده بودند.

خلاصه، تا آخر شب در کنار آتش به صحبت شکار و قرق گذشت. امشب خیلی شبیه به غربا بودیم تنها، سیاه‌چادر روی هم رفته وضع تازه‌ای بود.

جمعه سیم شهر رجب المرجب

امروز باید برویم شکار گور و منزل امشب هم برود پائین‌تر که جزو قرق سیف است. منزل قربان‌علی و بچه‌های حسن شیر که سابق مادیان‌های خود من دست آنها بود؛ حالا شتردار دیوانی هستند.

یک ساعت به اذان صبح مانده، بیدار شده، نیم ساعت به آفتاب مانده، حرکت کردیم. یک فرسخ که

۱. ناخوانا.

۲. اصل آن باقی‌قرا و کلمه‌ای ترکی به معنی سینه سیاه و نوعی کبوتر است.

رفتیم باید از رودخانه شور عبور کرد. به واسطه گل‌گذاری به زحمت پیدا کردند. اسب سوارها به سختی رد شدیم. حسین آبدار و عبدالعلی که آمدند عبور کنند، قاطر آنها وسط آب خوابیده، آنها افتادند. به زحمت زیاد حرکت کرده، [۳۸] بیرون آمدند، ولی در دو جای دیگر لایب شده، بار قاطر آنها را گرفته، به دو نفر شتر که همراه بود حمل کرده، عبور نمودند.

خلاصه، نیم ساعت معطل شدیم که تا عبور شود. بعد با کمال سرعت حرکت کرده، آمدیم آنجا که باید شکار گور کرد.

سه فرسخ راه بود. دیشب پنج شش مادیان سوار فرستاده بودیم نارنج قلعه که تا اینجا دو فرسخ است. قرار شد هر وقت به آنجا رسیدیم آتش بکنیم، آنها به هوای دود گورها را حرکت داده، برای ما بیاورند. به محض این که دود شد، قربان‌علی که همراه بود فرستادیم نیم فرسخ پائین‌تر که هر وقت گور پیدا شد تاخت کند تا ما مطلع شویم.

نیم ساعت الی سه ربع طول کشید که دیدیم قربان‌علی تاخت کرد. معلوم شد گور آمد، ولی جواد بیگ و سایرین که همراه ما بلد بودند، چون همیشه دو - سه فرسخ عقب گور تاخت می‌کنند آن وقت گور را با چوب به کله و پس گردن می‌زنند؛ می‌افتد، می‌گیرند.

من خودم چون تا حال شکار گور نکردم اطلاع ندارم. آنها هم از تفنگ انداختن درست ربطی ندارند. گور از دور پیدا شد. ما می‌بایست به تاخت برویم رو به گور که زود برسیم، به رسم آهو. بنای دماغ گرفتن گذاشتیم. هر چه ما بالا دست را گرفته، آنها هم پایین رفتند.

از ابتدا بیست تا بودند که آنها حرکت دادند. در بین راه فرار کردند؛ دسته دسته. نزدیک به ما هم پنج تا فرار کردند.

خلاصه، همه تاخت کردیم تا رسیدیم به نمک. این نمک، نمک سیاه کوه است که خیلی وسیع است. تفنگ چارپاره زنی دست من بود. اول من و اسماعیل که [۳۹] سوار اسب پلنگ بود و اسب خوبی است رسیدیم. اسماعیل زیردست بود و من پنجاه قدم بالادست. چون اسب او خوب بود، نتوانست جلو او را بگیرد. داخل دسته گور شده، که مجال به تفنگ انداختن من نشد. گور به واسطه زور اسب لایب شده، برگشت اینجا. گل و باتلاق بدی هم دارد. از عقب آنها تاخت کردم. اسب به گل نشست. یک تیر چارپاره به آنها انداختم. زخمی شد، ولی دور بود و گور هم بزرگ، به یک چارپاره نمی‌افتد.

خلاصه، شش گور بودند. تمام خط دار، خیلی چاق و قشنگ بودند. مفت از دست ما در رفتند. بعد هم گل و باتلاق دیگر بود. تمام اسب‌ها یک فرسخ تمام تاخت کرده، از کار افتاده بودند. نشد کاری بکنیم، ولی تماشای خوبی کردیم و اطلاع هم از شکار گور پیدا کردیم.

امروز در بین راه به قدری قاز و مرغ‌های آبی دیده شد که اندازه نداشت، اگر به ملاحظه شکار گور و تعویق او نبود امروز اقلاً پنجاه شصت قاز شکار می‌کردیم. در بین تاخت و تاز^۲ عقب گور، آهوی زیادی

۳. اصل: از.

درآمدند و رفتند که به واسطهٔ گور کسی به آنها اعتنا نمی‌کرد؛ جان مفتی به در بردند. تازی هم همراه بود، ولی به واسطه شکار گور، آهو چندان محل اعتنا و قابل تحمل زحمت نبود. مختصر از گور و شکار آن مایوس شده، آهوها هم رفته بودند.

با وجود مشقت و خستگی‌ها، دیگر طبیعت مایل زحمت ثانوی نبود؛ لابد مصمم مراجعت شدیم که اقلاً کارهای مسیله و عمل [۴۰] کلا را اصلاح و ختم نماییم.

جواد بیگ نایب که بالادست ما را گرفته بود، اگر گور از دست ما در رفت او با چماق بزند گیج شود، زنده بگیرد، گور که به ما رسید سر خورد و برگشت. جواد بیگ هم به مطلب خود نایل نشد. آمد نزد ما. تا یک ساعت به نایب‌ها و غیره لند لند می‌کرد که اگر این طور نبود، چنین و چنان گور را زنده می‌گرفتم. طول کلامش مزید بر خستگی شد، مسافتی آمدیم. در بین راه نهار مختصری که همراه داشتیم صرف شد. بعد از نهار سوار شده، باد بسیار سختی وزید؛ لکن تا غروب طول نکشید، آرام شد. به زمین خشک خوبی رسیدیم. آهوئی دیده شد. کلکوها تازی کشیدند، آهو را گرفتند. غروب رسیدیم به خانه قربان‌علی سابق الذکر که شب باید در اینجا منزل کنیم.

علامت سرماخوردگی از من ظاهر شد. در میان سیاه چادر کوچکی بدون همه جور اسباب لوازم زندگی و استراحت به سر بردیم و معنی سفر و شکار ...^۱

شنبه چهارم شهر رجب المرجب

صبح زود از خانه قربان‌علی سوار شده، عازم مسیله شدیم که محمودخان و سایر همراهان دو شب است از دیر آمده و در آنجا متوقف و منتظر من هستند. معلوم شد بعد از حرکت ما از بند علی‌خان رفته‌اند دیر در کاروانسرا. یک شب مانده در آنجا، آمده‌اند به مسیله.

خلاصه، از خانه قربان‌علی سوار شده، مسافتی که آمدیم از دور گل آهوئی پیدا بود [۴۱] دست به آنها نداشتیم. قدری که آمدیم یک فرسخ تقریباً به حاجی آباد مسیله مانده، تازی کشیدیم. دو آهو گرفتیم. آمدیم به سمت حاجی آباد. قریب به آنجا سه درنا دیدیم. به فاصله چهارصد قدم، تیر به یکی از آنها انداختم. بالمش خورد شد، افتاد. لکن نمی‌شد او را گرفت. با منقار درازی که دارد و آلت حربیه این حیوان است، دعوا می‌کرد؛ چنانچه پای یک نفر کلکو را زخم کرد. به صعوبت او را چنانچه کرده، همراه آوردیم.

رسیدیم به حاجی آباد که قریه محقریست از منضمات مسیله. برای نهار پیاده شدیم. مختصر نهاری خورده، در اینجا ضعیفه‌ای دیدم مسماة به گل خانم که در عهد خاقان مغفور سی سال داشته. دختری دارد به سن هفتاد سال، اسمش بی بی، دو شوهر کرده. از خارج تحقیق کردم، یک صد سال متجاوز زندگانی کرده و از معمرات این دوره است. از خودش پرسیدم: حاجی ملک جد بزرگ جوادبیگ را به خاطر داری؟

۱. متن ناتمام است.

گفت: بچه دیروز بود!

از آنجا سوار شده، آمدیم به مظفرآباد مسیله، خانه جواد بیگ، دو [و] نیم به غروب مانده، سواره، وارد شدیم. همه نایب‌ها هر کدام علی‌حده گوسفند قربانی حاضر کرده، جمعیت زیادی از بزرگ و کوچک دم آبادی حاضر شده، استقبال کردند. پیاده شده، در اطاقی که امسال جواد بیگ ساخته، بالنسبه تمیز و با روح است منزل کردم.

در این مدت که اینجا نیامده بودم، جواد بیگ [۴۲] دو سمت خانه‌اش را ساخته و اطاق‌های خوب ساخته. جمعیت مزبوره دم اطاق ازدحام کرده، شکارها و درنای مزبور را تماشا می‌کردیم. به رسیدگی کارهای کلکو و مطالبی که راجع به این جمعیت است، مشغول شده، تا غروب میان ده مختصر گردش کرده، برگشتم منزل.

شب را باز به مطالب و عرایض کلکوها تا مدتی رسیدگی کرده، باقی شب را با اخوان و اجزا با کمال خستگی به صحبت متفرقه مشغول شده، در ساعت چهار در اطاق مصطفی خان شامی را که زنانه در خانه جواد بیگ پخته بودند، صرف کردیم و خوابیدن در اطاق مزبور استراحت شد.

یک شنبه پنجم شهر رجب المرجب

در مسیله توقف شد. صبح را قبل از طلوع آفتاب به حمام رفته، محض رفع خستگی؛ و برون آمده تا ظهر تمام جمعیت کلکو علاوه بر اهالی اینجا از خارج هم ضمیمه شده و هر کدام مطلبی ذکر می‌کردند؛ اغلب جیره و انعام می‌خواستند. به تمام مطالب آنها رسیدگی کرده تا عصر طول کشید. عزیز الله بیگ قوشچی در کوهی که نزدیک به اینجاست دیروز رفته، قوش انداخته تیهو گرفته بود. به خیال شکار تیهو رفتیم پای همان تیه. اعتقاد اهالی این است که در این تیه امامزاده [ای] هست. در میان سنگ [۴۳] درختی درآمده، آن را قدم‌گاه و محل کرامات و اعجاز می‌دانند. زیارت‌گاه اهل اینجاست.

در دامنه تیه که مقابل این کوه است، خودم قوش را دست گرفته، پیاده بالا رفتم. تیهویی پرید، چون خیلی دور بود قوش را رها نکردم، برگشتم به کوه مزبور. پیاده بالا رفته، دو سه دفعه قوش را پراندم. کاری نکرد.

در دامنه کوه دو گفتار نر و ماده دیده شد. به یکی از آنها تیری انداختیم. به پهلوی چپش خورد. قدری دوید. جلودار و نایب‌ها رفتند با چوب زدند و آوردند. یکی دیگر را من و عوض هر یک تیری به آن انداختیم هر دو تیر خورد، رفت سوراخ قایم شد.

محمودخان در روی سنگ اسب تاخته، زمین خورده بود. زانویش زخم شده به منزل برگشت. به واسطه خستگی زیاد من هم برگشتم منزل. مصطفی خان قدری دیرتر برگشت. پنج دانه تیهو زده بود. عوض تفنگدار هم پنج قطعه زده، قوش هم سه قطعه گرفته بود. غروب برگشته، گفتار شکار را آورده و تمام ارباب رجوع و متفرقه دور آن را گرفته بودند، تماشا می‌کردند. بعد به ناتمامی کارهای کلکو مشغول شدم تا یک از شب رفته، همه را آسوده نموده، احکام آنها را داده، رفتند.

میرزا علیرضا که مدتی‌ست به قم و تفریش آمده بود، از راه غیر متعارف اینجا آمده بود مرا ببیند. مرخص شد به شهر برود. در میان عارض‌ها یک نفر پیرمرد به سن یک صد و بیست و پنج سال بود. [۴۴] اسمش حسن زار محمد است. زمان آقا محمدشاه شهید را یاد داشت و زمان سلطنت خاقان مغفور ساربان بود! قاصدی که به شهر و جاجرود رفته بود برگشت؛ گویا موبک همایونی در جاجرود چهارده شب اقامت فرموده، حضرت اشرف صدراعظم محض مهمانی سفرای یک شب به شهر تشریف برده و مراجعت به جاجرود فرموده‌اند.

دیشب اول جدی و چله زمستان بود.^۱ به رسم معمول عوام، هندوانه شب چله را در اینجا خوردیم. کفتار ماده که زده بودیم، آبستن بود. مصطفی خان گفته بود شکم او را پاره کرده، دو بچه در شکمش بود. یکی از آنها را میان نعلبکی گذاشته بود آورد. به قدر موش بزرگی بود. سایرین یال و موضع مخصوص آن را به اعتقاداتی که دارند بریده، نگه داشته‌اند. شب را به رسم هر شب با حضرات و همراهان به سر برده، ساعت پنج خوابیدیم.

دوشنبه ششم شهر رجب المرجب

صبح را خیلی زود بیدار شده، بقیه کارهای کلکو و کلا را انجام داده، برای آینده و اصلاح قورق دستورالعملی که لازم است داده، احکام مقتضیه صادر نموده، به خیال دوری راه که امروز به عون الله باید به قم برویم و شش فرسخ است و هم به خیال شکار تیهوی سفید کوه که دیروز رفتیم و شرح آن ذکر شد، زودتر از هر روز سوار شده، [۴۵] بنه و اغلب همراهان عقب ماندند. به واسطه دوری راه از شکار تیهو صرف نظر کرده، از محاذی رودخانه کاج بیراه رفتیم تا رسیدیم به حوال قمرود، ملکی مهندس الممالک.

تمام نایب‌های شترخانه کلا و سایر کلکوها با تازی همراه بودند. دو سه سوار که رفته بودند اگر آهو دیدند رم بدهند به طرف ما، ناگاه از دور دیدیم بنای تاخت گذاشتند. مصطفی خان و محمود خان هم که عقب مانده بودند، رسیدند. سوارهای مزبور قدری که تاختند معلوم شد، تازی کشیده‌اند ما هم تند کردیم. پنج آهو را عقب کرده بودند، اولی را تازی گرفت. تمام سوارها و نوکرها داخل هم شده، همه تفنگ‌ها را پر کرده، به هم ریختند. در میان آبادی هم قریب دویست نفر جمعیت متفرقه پیاده در این موقع ایستاده، جنجال کرده قیل و قال می‌کرد.

به آهوی دویمی تیری انداختم به پهلوی آهو خورده بود، خوابید. یکی دیگر را سه تازی عقب کرده، بعد از اینکه آهو خود را در میان آنها مستأصل دید ناچار ایستاده، زنده او را گرفتند. آهوی دیگر که همه سوارها به او زور آورده بودند، کاری نکردند تازی جعفر قلی بیگ بعد از مسافت زیادی گرفت. در میان نایب‌ها گفتگو شد؛ او می‌گفت: تازی من بوده، این قسم می‌خورد تازی من بوده.

۱. مصادف با ۱۰/۱/۱۲۷۴ش و ۱۲/۲۲/۱۸۹۵م.

خلاصه، بعد از محاجه زیاد آنها، آهوی زنده را تازی‌ها اذیت می‌کردند، گفتم سربریدند. چون شکار خوب و با مزه [ای] در این قلیل مدت شد دیگر [۴۶] اصرار به شکار نکردیم. راهی شدیم به سمت جاژه، قریب هزار درنا مثل گلّه گوسفند در صحرا نشسته بودند. از دور ما را دیده، پریدند. از میان مزارع و پنبه‌زار مفصلی که متعلق به قمرود است گذاشتیم.

از قراری که می‌گفتند، این قریه را در چهارهزار تومان اجاره داده‌اند. آمدیم میان قلعه [ای] که تازه ساخته‌اند. چند نفر رعیت متفرقه در آنجا سکونت کرده‌اند به نهار افتادیم. اسم این قلعه سیف آباد است. پیرمردی در آنجا بود. نود و نه سال از عمرش گذشته، اسم او نصیر حسن لی از شاهسون بغدادی است. در فوت خاقان مغفور سی و پنج سال داشته و در اردوی خاقان غلام بوده.

از خارج می‌گفتند به رشادت و بهادری معروف این صفحات بوده. عیالی داشت که گویا زن دویم او بود؛ آبستن است. خود ضعیفه با نهایت خوشوقتی می‌گفت: حامله است.

دو تومان به پیرمرد دادم. قدری سر به سر او گذاشته، نهار در یکی از اطاق‌های این قلعه خورده، دل و جگر شکارها را کباب کردند. بعد از نهار سوار شده، در همین جا جواد بیگ و سایر نایب‌ها و کلکوها که چند روز است همراه و مواظب پذیرائی در خدمت‌اند مرخص کردم بروند. فقط احمدخان نایب همراه آمد. هوا بر خلاف این مدت ابر بود. صادق فراش که دیروز برای تعیین منزل به قم آمده بود برگشت، در اینجا رسید. گفت: آقای امین‌الملک [۴۷] هم امروز مقارن ورود ما وارد می‌شوند. گویا در علی آباد و کوشک نصرت سه شب توقف فرموده‌اند؛ از حسن اتفاق خوش‌وقت شدم.

چهار نفر بچه از اهل قلعه سلطان باجی که شتر و گوسفند می‌چرانند روی تپه بازی می‌کردند. میرزا حسین خان را گفتم تاخت کرد، رفت به آنها تشر زد. بنا کردند به گریه و داد بی داد.

یکی از آنها که بزرگ‌تر و آبرومندتر بود، بیشتر گریه می‌کرد و می‌ترسید، گفتم آنها را آوردند. یکی از آنها که از همه کوچک‌تر و اسمش امید بود، احمدخان نایب را شناخت، ثانیاً بنا کرد زارزار گریه کردن. یکی یک قران به آنها داده، عوض گریه بنا کردند به خندیدن.

آمدیم قریب شهر قم پیاده شده، چای خوردیم. سوار شده، مقارن غروب وارد شدیم. برادر و کسان صادق فراش دم خرابه‌های شهر در دو نقطه قربانی کشته بودند. اول به صحن مبارک مشرف شده، آقای امین‌الملک هم همان وقت وارد شده بودند. به ایوان آئینه، دم کفش کن که رسیدیم ایشان مراجعت به منزل فرمودند.

معظم‌الدوله برادر حضرت قدسیه که حاکم است آمد همانجا قدری تعارف کرد. بعد از عتبه بوسی و زیارت، سر مقبره خانم والده - طاب ثراها - فاتحه خوانده، آدمم منزل در عمارت جدید خودمان که اندرونی آنجا هم تمام شده، شکارهای امروز و دیروز را آوردند، به نظر آقای امین‌الملک رسیدند. جناب منتخب‌السلطنه، آقا محمد حسن، حاجی خسرو خان، حبیب‌الله خان کاشی، میرزا محمد خان منشی باشی، آقا مهدی ساعت ساز، شاهزاده [۴۸] عبدالله میرزا عکاس، حاجی میرزا مهدی، پسر آقا هدایت، میرزا هادی خان در خدمت آقای امین‌الملک آمده‌اند. رفتیم بالا، پشت بام. رئیس پست اینجا کاغذجات طهران را آورد

سفرنامه صاحب‌جمع به قم/ علیرضا ابادری

داد. آقای امین‌الملک تشریف بردند حمام حاجی امین‌التولیه. هر کدام در اطاقی منزل گرفته، شب را به صحبت گذشته‌ها روز شد.

سه‌شنبه هفتم شهر رجب المرجب

صبح رفتم حمام امین‌التولیه که در سرخانه است. حمام کوچکی است؛ جمعی بودیم. بعد از حمام آمدیم منزل. اشخاصی که دیدن می‌کنند لابد از آقای امین‌الملک، از من هم دیدن لابد باید بکنند. هر کس به دیدن می‌آمد خدمت آقا من هم می‌رفتم آنجا که دیگر در منزل خودم اسباب زحمت فراهم نیاید.

قبل از نهار متولی باشی با برادرهایش و پسرش و امام جمعه و برادرش و بعضی متفرقه آمدند. بعد از آنها به حرم به اتفاق آقای امین‌الملک مشرف شده، مراجعت، نهار صرف شد. بعد در منزل قدری کاغذی نویسی و کتابخوانی کردیم تا عصر. یک عکس با شکارها انداخته شد. عبدالله میرزای عکاس معروف در خدمت آقای امین‌الملک است، او عکس انداخت. عصر حاکم و شیخ الاسلام و صدرالعلماء و پسر آقا حسین مجتهد قم به دیدن آمدند. [۴۹]

تا مغرب مشغول دیدن بودیم. بعد به حرم مشرف شده، تا دو ساعت از شب گذشته در سر مقبره ماندیم. مراجعت در منزل کرده، شام را امشب در منزل میرزاهای خودم صرف کرده، بعضی اشخاص عارضی که امروز بودند احکامی که لازم بود به آنها داده شد تا شب را همان طورها گذشت.

چهارشنبه هشتم شهر رجب

زیارت و دیدن جمعی از آقایان متفرقه شد که همین طورها که معمول است گذشت. این مسئله این که دو سه روز است روزنامه نوشته نشده، فراموش کرده؛ چه شده، به جزو نوشته شود.

پنجشنبه نهم شهر رجب

صبح زیارت کردیم. بعد از زیارت و دیدن بعضی، در خدمت آقای امین‌الملک رفته، به گردش بازار و دکاکین حضرت صدارت و کاروانسرا و تیمچه جدید که ساخته شده و بسیار خوب ساخته شده که از سایر بناهای قم امتیاز دارد و تجار نشین قم شده است قدری اینجاها گردش کرده، بعد به سید امام حسن که معروف است به «سید امام» رفته، گردش کرده، مراجعت به منزل، نهار صرف شد.

قدری کارهای شخصی کرده، بعد سوار شده، برای گردش به سمت شرقی قم از دروازه کوچک که معروف است به دروازه آقا حسین، خارج شده، قریب نیم فرسخ حرکت شد به سمت جاده کربلای معلّی، امام زاده‌ای که معروف است [۵۰] به امام‌زاده جعفر، اینجا پیاده شده، چای صرف شد و قدری تیراندازی شد. بعد مراجعت به منزل کردم. وضو گرفته، به رسم معمول هر شب به حرم مطهر مشرف شده، بعد در سر مقبره مدتی مانده، مراجعت به منزل، شام صرف شده، استراحت شد.

جمعه دهم شهر رجب المرجب

به حمام و منزل حاجی امین التولیه برای غسل جمعه رفته، از حمام بیرون آمدم. در همان حیاط که مال حاجی امین التولیه است، منتخب السلطنه و حاجی خسروخان بختیاری منزل کرده‌اند. قدری توقف کرده، آمدیم منزل.

در خدمت آقای امین الملک به حرم مشرف شده، از صحن زنانه خارج شده، گردش کرده، بعد بالای بام رفته، در گلدسته صحن جدید که کوتاه کرده‌اند، بالا رفته، بعد پائین آمده، در ایوان جدید قالی‌های سر مقبره شاه عباس صفوی که کار جوشقان و ابریشم است و خیلی امتیاز دارد و تاریخ قالی و رقم عمل نعمت الله جوشقانی سنه یک هزا و هشتاد و دو که دویست و سی و یک سال است حاضر کرده بودند، تماشا کرده، متولی‌باشی جدید که پسر متولی‌باشی است ایستاده بود، بعد عکس آنها انداخته شد، مراجعت به منزل، نهار صرف شد.

بعد از نهار آقای امین الملک و سایرین اطاق من آمدند. به قدر دو ساعت نشسته، بعد در خدمت آقا به منزل حاکم که محمد حسن خان ملقب به معظم الدوله [۵۱] رفته، آنجا قدری توقف کرده، از آنجا به منزل اعتضاد الدوله که حالا حاکم کاشان شده و می‌رود، منزل نبود به بازدید علماء رفته بود، از آنجا منزل متولی‌باشی رفته، مدتی آنجا توقف کرده، متولی‌باشی قدری ضعف دارد به واسطه ناخوشی بواسیر. از آنجا آقا مراجعت کرده، به منزل آقا سید عبدالله و آقا حسین مجتهد تشریف بردند. من خسته شده، به منزل آمدم تجدید وضو کرده، به صحن رفته، قدری گردش کرده، بعد به حرم مشرف شده، از آنجا به سر مقبره نماز خوانده، دو ساعت توقف کرده، به منزل مراجعت شد. مشغول روزنامه نوشتن که دو روز عقب افتاده بود شدم.

شنبه یازدهم شهر رجب المرجب

صبح بعد از ادای فریضه و خواندن تعقیبات رفتم به حرم مطهر مشرف شدم. در آنجا به سر مقبره فاتحه خواندم. از آنجا به اتفاق آقای امین الملک آمدیم منزل. رأیمان قرار بر این گرفت که زیارت امام زادگان دوره که در خاک قم مدفونند امروزه را برویم. بعد به اتفاق آقای امین الملک و اجزاء مفصله که ذکر می‌شود، من خودم، مصطفی خان و محمد حسن خان و محمودخان و حبیب الله خان ندیم‌باشی و حاجی میرزا مهدی پسر میرزا محمد باقر که حالیه منتخب الدوله است و حاجی خسروخان بختیاری و حسینقلی خان [۵۲] جلو دار و تفنگدار هم بودند. از قم حاجی امین التولیه از برای بلدیت راه و معرفی نمودن امام زادگان همراه بردیم. اول به خاک فرج^۱ رفتیم؛ امامزاده [ای] در آنجا مدفون است. همگی پیاده شده، به زیارت مشرف شدیم. یک تومان انعام زیارت‌نامه خوان داده شد.

بعد من قلیان خواستم، قلیان آوردند. در وسط امامزاده که تازه سنگ روی قبری کنده بودند، خواندم،

۱. اصل: خاک قرح.

دیدم قبر حاجی کریم چلوکباب فروش طهرانی است. به حضراتی که در اطرافم بودند، گفتم: طلب مغفرت نمائید.

بعد قلیان کشیدم. از آنجا سوار شدیم. رودخانه‌ای دارد که از جنب شهر قم می‌گذرد. خواستیم به آب بزینم به ملاحظه این که میداد گل داشته باشد، خودم نرفتم، گفتم یک نفر برود. منتخب السلطنه به آب زد. زودتر از همه از آب گذشت، بعدها همگی از آب گذشتیم. از برای زیارت سایر امامزادگان تا رسیدیم به امامزاده دیگر. زیارت خواندیم.

از آنجا حاجی امین التولیه ما را برد از برای چهل دختران. همگی به اتفاق رفتیم زیارت آنجا. گنبد آجری بسیار بزرگی دارد، در میان صحن آن گنبد چند قبر بود. از حاجی امین التولیه و سایر اهل قم سؤال نمودیم که کجاست مقبره این چهل دختران که شما ذکر می‌کنید؟ جواب دادند که آن چهل دختر از اولاد امام حسن - علیه السلام - در این زمین غایب شده‌اند و این قبرها را که ملاحظه می‌کنید قبر مردهای آنهاست که کشته‌اند، [۵۳] لهذا قبر آنها را در همین زمین قرار داده‌اند.

رو به روی دری که داخل صحن آن گنبد می‌شود علامت تاریخی داشت. آقای امین‌الملک و من هر چه خواستیم که طوری بتوانیم ماده تاریخ آنجا را ملتفت بشویم چون گنج‌بری نموده بودند و قدری خراب شده بود ممکن نشد.

بعد از آنجا همگی متفقاً به زیارت علی بن جعفر رفتیم. صحن بسیار پاکیزه و خوبی دارد. به زیارت مشرف شده، در توی حرم کاشی‌کاری دارد که خیلی قدیم است و فی‌الواقع کاشی‌های اینجا خیلی نقل دارد. همگی ایستادیم به قیمت نمودن کاشی‌ها. هر کدام قیمتی معین نمودند. بعضی‌ها به هشت هزار تومان، بعضی‌ها بیشتر؛ نیم ساعت تماشای کاشی‌کاری‌هایی که در حرم بود نمودیم. بعد ماده تاریخ آن را خواندم، معلوم شد هفتصد و خورده‌ای که آن کاشی‌ها را درست نموده بودند.

خلاصه بعد از آنجا سوار شدیم. گداهای قم خیلی اذیت نمودند. مبلغی به آنها داده شد. از آنجا سوار شدیم آمدیم به خیال امامزاده دیگر. در بین راه باغی دیدیم که دو نهر جاری از باغ بیرون می‌باشد. باغ بسیار بزرگ خوبی بود. به حضرات گفتم از برای صرف نهار اینجا بد محلی نیست. بعد رفتیم باغ داخل شدیم. وسط باغ نمود آبداری انداخته، نشستیم.

باغبان‌ها حاضر شدند، گفتم: این باغ متعلق به کی است؟

گفتند: مال متولی باشی است.

نهاری در آنجا صرف شد. بعد از نهار چای خواستیم. چای هم در باغ خورده، نماز ظهر و عصر را خواندیم. از آنجا [۵۴] سوار شده، آمدیم به شهر. در بین راه آقای امین‌الملک یکی دو جا از خانه آقایان قم بازدید می‌خواستند بنمایند. ایشان از محله دیگری رفته، من و اجزاء مذکور آمدیم به شهر. یک ساعت به غروب مانده بود که به منزل وارد شدیم. آنجا هم بعد از ورود به منزل یکی دو پیاله چای خوردیم. بعد به حرم مشرف شده، زیارت کرده، آمدیم منزل، استراحت شد.

یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب

صبح در خدمت آقای امین الملک به زیارت مشرف شده، بعد در صحن مطهر از قراری که در ذیل به اختصار ذکر می‌شود گردش کردیم. اگر چه به واسطه ازدحام اهل سؤال نمی‌توان درست چیزی فهمید، زیرا قریب پانصد نفر زن و مرد و بچه همه جا مثل خط پرگار دور ما حرکت می‌کردند.

اول سر مقبره شاه مرحوم محمد شاه ثانی والد ماجد اعلیحضرت همایونی - ایده الله تعالی - رفتیم که مدفن مهد علیا هم در همین بقعه است. فاصله این دو بقعه یک ارسی است. سنگ‌هایی که در سر این قبور نصب شده از حیثیت حجاری و لطافت سنگ و غیره مستغنی از توصیف است. پرده ماهوتی که گویا از کارهای رشت است و با کمال امتیاز گلدوزی کرده‌اند شبیه خود شاه مرحوم را بسیار خوب ساخته‌اند. در کتیبه‌های این بقعه صورت سلاطین صفویه را کشیده و اسامی هر یک را نوشته‌اند.

طرف چپ مقبره [۵۵] حاجی طوبی خانم صبیّه عباس میرزای ولیعهد - طاب ثراه - زوجه رضا قلی خان والی کردستان فخرالدوله مرحوم و فخر الملوک صباپای اعلیحضرت شهریار نیز درین بقعه مدفون‌اند. از آنجا بعد از فاتحه به مقبره مرحوم منوچهر خان معتمدالدوله گرجی رفتیم، روی مقبره سنگ ندارد. از قراین سایر تشریفاتی که برای این مقبره قرار داده‌اند باید سنگ آن ناتمام مانده یا به واسطه بی مواظبتی خادم و متولی آنجا یا این که اعتقابی از این فامیل باقی نیست نصب نکرده‌اند. دو پرده صورت نقاشی شکل خود معتمدالدوله را در جنبین مقبره چسبانده‌اند با لباس رسمی معمول آن عهد. حمایلش علامت امیرتومانی است که روی قبای راسته انداخته، نشان و تمثال هم دارد که دو شراپه مروارید از زیر تمثال آویخته است. در هر دو پرده نشان مزبور خاقان مغفور سر برهنه است.

در سر در بقعه، پرده بسیار مفصلی است با کمال امتیاز نقاشی شده، صورت اردوی معتمدالدوله است که خود او در میان چادر نشسته، در حالی که محمدتقی خان چهارلنگ بختیاری را حبس کرده و علی‌نقی خان برادر او شیبخون به اردو زده و جنگ مغلوبه در گرفته.

از آنجا به سر مقبره خاقان فتحعلی شاه رفتیم، سنگ این مقبره را گویا در زمان حیات خاقان تهیه دیده، و یک رباعی هم خودشان فرموده‌اند که در اطراف صورت خاقان که با کمال خوبی حجاری و مرتسم است [۵۶] آن رباعی را هم کنده‌اند. این سنگ با این لطافت و صفوت در معنی باید از جواهرات محسوب شود، علاوه بر این سنگی مطول است که شرح سلطنت خاقان و حوادثی که در بدو سلطنت روی آن نوشته و بالای سر مقبره نصب کرده‌اند، این هم خیلی تعریف دارد.

از آنجا رفتیم به صحن قدیم و دارالشفاء و عمارت شاهی. در صحن قدیم آب انباری ست خیلی بزرگ و عمیق که چندین پله می‌خورد و روی آن را در وسط کتیبه به اسم شاه عباس صفویه نوشته‌اند عمارت سلطنتی عاری‌ست در دو حیاط و یک حمام که رو به انهدام است. این عمارت چندان تفصیلی ندارد بیرونی آن عاری‌ست از حیاطی که طرف بالای آن پنج قسمتی به وضع قدیم است و طرف دست چپ یک سه قسمتی حوض درازی در وسط حیاط است. در تالار وسط پنج قسمتی صورت خاقان مغفور را با تمام پسران ایشان و نواده که عبارت از یکصد و ده نفر اند کشیده، تمام آنها تاج به سر گذاشته‌اند. پسران خاقان تمام

در صف اول، نواده‌ها در صف ثانی پائین‌تر از آنها ایستاده، در دست راست نایب السلطنه مرحوم، زیر دست ایشان محمد ولی میرزا، بعد حسینعلی میرزا فرمانفرما، بعد ظل السلطان ایستاده‌اند. دست چپ محمد علی میرزا، بعد به ترتیب سایر شاهزادگان ایستاده، محمد شاه مرحوم - انار الله برهانه - در سن صغر پائین تخت با کمر و لوازم سلطنتی شمشیری در دست دارد. در حیاط دیگر که سه قسمت است در تالار وسط [۵۷] آنجا صورت خاقان را با دو نفر دیگر کشیده‌اند. در این حیاط می‌رود به راهرو مطولی که در همین جا حمام است و رو به خرابی است.

خلاصه، برگشتیم به صحن جدید. آقای امین‌الملک مقرر فرمودند که تمام گداها جلو حجره مقبره با ترتیب نشسته، به آنها پول بدهند. خودشان و من و اخوان و اجزاء در ایوان مقبره ایستاده، میان حیاط فقرا نشسته بودند. شاهزاده عبدالله میرزا عکس انداخت.

بعد از عکس، میرزا عباسقلی خان و میرزا حسین خان کرد جلو آقای امین‌الملک در ایوان مقبره ایستاده، دامن هر دو را پول ریخته بودند که آقای امین‌الملک به دست خودشان بر می‌داشتند به زن‌ها نفری یک قران، به بچه‌ها نفری ده شاهی می‌دادند و از میان بقعه رد شده، می‌رفتند به صحن زنانه. تا ظهر طول کشید. برگشتیم منزل، نهار خورده، بعد از نهار آقای امین‌الملک تشریف آوردند اطاق من. قرار شد فردا بعون الله از اینجا حرکت شود.

عصر آقای امین‌الملک تشریف بردند حمام. در منزل به سر رفت. اول غروب به صحن مطهر شرفیاب شدم. گداها باز ازدحام کرده بودند. قدری جلو حجره منزل حاجی امین‌التولیه نشسته، به گداها پول داده، بعد رفتم زیارت متولی باشی که در معنی به وداع آمده بود. آمد، مدتی صحبت شد. بعد آقای امین‌الملک تشریف آوردند تا مدتی سر مقبره نشسته، بعد برگشتیم منزل. به رسم هر شب گذشت.

دوشنبه سیزدهم شهر رجب [۵۸]

حرکت است بعون الله در اینجا به منظریه. صبح زود به زیارت رفته، به میرزا علی نقی دستورالعمل دادم که از روی ثبت انعام اشخاصی را که معمول است بدهد. خود تنها سوار شده، معطل بنه و همراهان نشدم، یک‌سر آمدم دم قهوه‌خانه که تا قم دو فرسخ است، تا اینجا گداها آمدند و اذیت کردند. آقای امین‌الملک با کالسکه آمده، رد شده، من به انتظار همراهان آنجا ماندم. بعد از مدتی رسیدند. فقط اسماعیل خان میرآخور مانده بود که پول‌هایی را که صورت داده بودم به صاحبانش برساند. آمدم کنار رودخانه. آقای امین‌الملک پیاده شده بودند. آفتاب‌گردان زدند؛ نهار خورده چند تیر تفنگ انداختیم. چند نشان خوب زدم. آقای امین‌الملک هم دو سه نشان خوب زدند. بعد من سوار شده، جلوتر از آقای امین‌الملک آمدم منزل. در کاروانسرای منظریه منزل کرده بودند. آقای امین‌الملک در مهمان‌خانه منزل کرده‌اند. در خلوت کاروانسرای منظریه که همیشه منزل می‌کردیم امشب را به رسم معمول در آنجا منزل کرده، سر شب قدری به مطالعه کتاب ترجمه به سر رفت. بعد رفتم خدمت آقای امین‌الملک. بعد از شام به منزل مراجعت شد.

رختخواب میرزا حسین خان در قم جا مانده بود. یک ساعت به غروب صادق فراش را فرستادم یک تومان هم انعام به او داده، رفت اول طلوع صبح برگشت، رختخواب را آورد.

سه شنبه چهاردهم شهر رجب [۵۹]

از منظریه کوچ است به علی آباد. صبح زود بیدار شده، معجلاً سوار شدیم، به خیال این که در بین راه شکاری کرده، آقای امین الملک تماشا کنند دستور العمل داده بودم که کلکوها آهو را عقب کرده، بیاورند به جلگه که پشت تپه و ماهورهای باقراآباد است و کنار دریاچه. خودم خیلی زود به تعجیل حرکت کرده، مسافتی که رفته رسیدم دم اوبه^۱ شاهسون‌های بغدادی. قربانی آوردند. زن و مرد جمعیت کرده، نان و پنیر و روغن میان سینی گذاشته، هر یک، یک سینی در دست داشتند. در ضمن متظلم بودند که کلکوها مرتع ما را می‌چرانند و حال آنکه قرق شترکلاست. باید کلکو مانع شوند از توقف آنها در آنجا. حکمی دادم که به مدارا با آنها رفتار کنند.

به طرف مقصود راندم. دو سه سوار از دور پیدا شد. معلوم شد حاجی خسروخان است. رفت بالای ماهوری که مشرف بود به کویر و دوربین کشید. بعد آقای امین الملک تشریف آوردند. قدری بوته آتش زده، دور آن نشستیم. آقای امین الملک تشریف بردند بالای ماهور، دوربین انداختند و کلکوها را دیدند که به دستور العمل من منافات کلی داشت. دیدم ماندن آنجا ثمر ندارد. از شکار آهو مأیوس شده، سوار شدم آدمم کنار دریا. مرغ آبی از همه جور حد و حصر نداشت. آنها را هم که می‌زدیم میان دریا می‌افتاد، نمی‌شد درآورد.

محمود خان اخوی تب کرده بود. در آفتاب‌گردان نهار خوری آقای [امین الملک] که [۶۰] کنار دریا زده بودند ماند که به کالسهک بنشینند. من از آنجا رد شده، به قدر دو میدان بالاتر به نهار افتادم. در کنار دریا که اطراف ما تمام بوته بود آتش مفصلی افروخته، نهار خورده، چند تیر تفنگ انداخته، سوار شده، آدمم دم چادر چند خانوار شاهسون اینانلو قلیان کشیدم.

این بیچاره‌ها باید بفرستند کوشک نصرت که تا آنجا یک فرسخ راه است آب برای خوردن و ریختنشان بیاورند، خیلی شاق است برایشان.

خلاصه قریب غروب رسیدیم به علی آباد. آقای امین الملک وارد نشده بودند، ما به رسم معمول همیشه در مهمان‌خانه منزل کردیم. ورود من، جواد بیگ و جعفر قلی بیگ و سایر نایب‌های کلکو رسیدند. از قرار همان دستور العمل من حرکت کرده، شش آهو با تازی گرفته بودند. دم راه آقای امین الملک آهوها را از آنها گرفته، عکس خودشان و تازی‌ها و آهوهای شکاری را انداخته، خود نایب‌ها را مرخص کرده، اینجا آمدند. قدری با آنها صحبت کرده و رفته خدمت آقای امین الملک^۲ در عمارت جدید الاحدائی که در وسط

۱. پشته و توده.

۲. اصل: + که.

باغ علی آباد پارسال بنا کرده‌اند.

این عمارت عبارتست از اندرونی منقح تمیزی که دارای نه اطاق الافرنج زمستانی و تابستانی؛ وسط آن حیاط حوض مدوریست، آب جاری دارد. اطاق‌های به این رو به مشق آن دور دست که طرف رو به مغرب به باغ باز می‌شود جلو آن حوض بزرگ بیضه‌ایست [۶۱] که فواره آن سه زرع می‌جهد و اطراف حوض صفا است. اطراف صفا گل‌کاری‌های خیلی با صفاست. در این فصل که تقریباً وسط چله بزرگ زمستان است. گل‌های اطلسی غیره به حالت طراوت^۱ باقی هستند. به واسطه این که به خلاف اقتضای وقت هنوز سرما شدت نکرده و بارندگی نشده، درخت‌های بادام اینجا شکوفه کرده‌اند. خیلی با روح و با صفا بناپیست. اطراف عمارت مشجر است به درخت‌های انار و خیابان‌های تبریزی و غیره. خلاصه، قدری در خدمت آقای امین‌الملک مانده و به منزل برگشته، با اخوان و اجزا به صحبت متفرقه گذشت تا ساعت چهار شام خورده، خوابیدیم. هوا امشب ابر شده، ترش‌خی هم کرد. در پشت مهمان‌خانه قدیم باغی احداث شده، به مرور بر صفا و طراوت و اعتبار اینجا می‌افزاید.

چهارشنبه پانزدهم شهر رجب المرجب

در علی آباد توقف است. صبح را خدمت آقای امین‌الملک رفته، سوار شدیم. به عزم شکار کبک و تیهو رفتیم به قلعه سنگی که تا علی آباد یک میدان اسب است. آقای امین‌الملک یک کبک زدند. حاجی خسروخان دو تیهو زد. من با این که خسته و کسل بودم، سه تیهو زدم. قوش هم دو کبک گرفت. عوض، پنج تیهو زد. برگشتیم خدمت آقای امین‌الملک نهار خورده، برگشتم منزل. شاهزاده عبدالله میرزا و آقا مهدی با محمد حسن خان اخوی آمدند؛ [۶۲] صحبت می‌کرد.

عصر رفتیم خدمت آقای امین. یک شیشه عکس انداخته، آقای امین‌الملک سوار شدند. پیاده قدری در اطراف کاروانسرا و بالا پشت بام گردش کرده، غروب آقای امین‌الملک و منتخب السلطنه تشریف آوردند منزل ما. قدری نشستیم، تشریف بردند. بقیه شب را به صحبت متفرقه مشغول، در ساعت چهار خوابیدیم.

پنجشنبه شانزدهم شهر رجب المرجب

صبح قبل از طلوع فجر بیدار شده، رفتیم حمام. برون آمده، به خیال شکار آهو به اتفاق آقای امین‌الملک سوار شده، تمام نایب‌های کلکو با تازی همراه بودند. منتخب السلطنه و اخوان هم بودند. رفتیم تا حوالی حوض سلطان، در آنجا خرگوشی در رفت، زخمی کردم. بعد چند سوار کلکو را فرستادم که آهو رم بدهند به طرف ما بیاید.

از کاروانسرا رد شدیم. از دور سوارها تاختند. معلوم شد که هشت آهو به طرف ما می‌رانند. حاجی خسروخان به تاخت به سمت آنها رفت. هر کار کردیم نرود، به خرجهش نرفت. جلو آهوها را گرفت. آهو

۱. اصل: تروات.

برگشت و دست او و ما به جائی بند نشد. از این حرکت حاجی خسروخان که متصل اظهار اطلاع می‌کند و در موقع کار می‌بازد، اوقاتم تلخ شد. از آن گل آهوی مزبور مأیوس شدیم. من از حضرات تک شده، می‌رفتم. مسافتی که رفتم تکه آهوی مثل برق می‌دوید. دماغ [۶۳] او را گرفته، دو تیر انداختم، افتاد.

حمزه بیگ نایب با تازی رسید و آهو را گرفت. ندیم باشی که به فاصله سه هزار قدم روی ماهوری ایستاده بود، دوید به طرف من که این آهو را من زده‌ام. چون همه حاضر بودند و دیدند، قدری اسباب مضحکه شد.

آقای امین‌الملک و منتخب السلطنه و سایرین رسیدند. آهو را دیده، ندیم‌باشی ثانیاً رو به روی آنها دوید و گفت: این آهو را من زده‌ام! مکرر خنده در گرفت. به هر حال چون معلوم بود دیگر به این سهل و آسانی شکاری نخواهد شد، از شکار صرف نظر کرده، برگشتیم به دامنه، به نهار افتادیم. باد سختی هم می‌وزید؛ آفتاب گردان زدند.

حاجی خسروخان برگشت. گفتار نری زده، و همراه آورده بود. برای این که از آهو بهره نبرد، عذرخواه خوبی بود. عبدالله میرزا عکاس، عکس گفتار و آهو را انداخت. نهار خورده، من و آقا مصطفی و حاجی خسروخان با همان لباس شکار، گفتار و آهو جلو ما بودند، یک شیشه عکس انداختیم. بعد چند شیشه دیگر عکس کروپ و سواره اناخته شد.

سوار شده، آمدیم کنار دریا. اسب فرو می‌رفت. قدری ایستاده، آقای امین‌الملک و من چند تیر تفنگ میان دریا انداخته به سمت منزل روانه شدیم. دم راه من با تفنگ گلوله زنی، سنگی را که کنار جاده بود به قیقاج چند مرتبه زدم، دو سه دفعه هم حاجی خسروخان [۶۴] زد. امین‌الملک هم با این که مشق این کار نکرده‌اند، دو سه تیر خوب انداختند.

حاجی میرزا مهدی پسر مرحوم آقا هدایت هم به نظرش کار سهیلی آمد. دو سه دفعه اسب تاخت و تیر انداخت. اسباب خنده مردم شد. اسماعیل دو تیر خوب انداخت. به طرف منزل آمدیم، از دور صدای سرنا و دهل می‌آمد. سه نفر از ایلات این حول و حوش دم راه آمده، سرنا و دهل می‌زدند و خودشان هم چوبی گرفته به رسم ایلات می‌رقصیدند. حمزه خان و دو نفر دیگر از نایب‌های شترخانه با آنها همراهی کرده، قدری تماشا کرده، مقارن اذان آمدیم به منزل. نزدیک منزل خرگوشی در رفت. تازی کشیدند. میان نی‌زار گم شد. شب را در خدمت آقای امین‌الملک به سر رفت. آخر شب رفتم منزل خودم که در مهمانخانه قدیم است.

جمعه هفدهم شهر رجب المرجب

کوچ است از علی آباد به حسن آباد. صبح قبل از طلوع آفتاب سوار شدم. امروز میل کردم که سوار اسب شده، پُر خود را به کالسکه عادت ندهم. سواره آمدیم تا قلعه محمد علی‌خان. آقای امین‌الملک و همراهانش با کالسکه رسیدند. در اینجا مرا مجبور کرده، به کالسکه بنشینم. قدری در آنجا پیاده شده، با دروین کوه البرز و شمیرانات را تماشا کرده، سوار شدیم. از علی آباد تا حسن آباد هشت فرسخ است. مقارن

ظهر رسیدیم [۶۵] کنار پل شور روی پل چند تیر تفنگ انداخته و رفتیم آن طرف پل نهار خورده، چند شیشه عکس انداخته، سوار شدیم.

دو ساعت به غروب مانده بود، رسیدیم به حسن آباد. در مهمانخانه [ای] که حاجی محمد حسن امین دارالضرب ساخته منزل کرده، یک اطاق‌های آنجا را آقای امین الملک و همراهانش و یک سمت را من و اجزا منزل کردیم.

در جزو بارهای سوقاتی آقای امین الملک، میان یکی از یخدان‌ها ظرف باروط بوده، شکسته، وقتی که بارها را زمین گذاشته‌اند، از منفذ یخدان باروط به زمین ریخته، بچه‌ها آتش روی آن باروط‌ها انداخته بودند. باروط و یخدان و اسباب‌های یخدان تمام سوخته بود.

در منزل خودم سر شب قدری به محاسبات و کارهای شخصی رسیدگی نمودم. بعد رفتم خدمت آقای امین الملک، شام خورده، برگشتم منزل خوابیدم.

شنبه هیجدهم شهر رجب المرجب

امروز باید به عون الله به شهر برویم. صبح زود بیدار شده، نماز خوانده، میزا علی نقی مرخصی گرفت که برود شریف آباد، ملکی خودش چند روز بماند.

میرزا حسین خان کرد دیشب نوبه کرده، به وضع خاصی سر و گردن خود را بسته سوار شده بود. هوا ابر بود، مختصر ترشی کرد. آمدیم تا رسیدیم به نزدیکی کارخانه قندسازی، پیاده شده، به نهار افتادیم. چند تیر تفنگ انداختیم. نهار خورده، چند شیشه عکس انداختیم و سوار شده، آمدیم کارخانه قند سازی را [۶۶] تماشا کردیم. واقعا درین قلیل مدت فرنگی غریب بنائی عالی ساخته، قرار است در اول پاییز آینده قند آنجا در کارخانه خارج شده، به فروش برسد.

چهار به غروب مانده به حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - مشرف شده، در خانه شاهزاده ناظم التولیه محمد کاظم خان پسر مرحوم امین حضرت عمید السلطنه صدیق دیوان میرزا کریم و غیره به استقبال آمده، معطل بودند.

آمدیم به طرف شهر. دم راه، آقا غلامحسین تحویلدار خزانه، آقا محمد نایب سرایدار خانه و غیره از اجزای خزانه و متفرقه به استقبال آمده بودند؛ رسیدند. نیم ساعت به غروب مانده، بحمد الله با سلامتی وارد شهر شدیم، و الحمد لله فی بدء و فی ختم.

شرح مسافرت بندگان حضرت اجل اکرم افخم آقای محمد قاسم خان صاحب جمع امیرتومان - روحی فداه - به سمت بلوک گردشی ورامین و سان شترکلا در مسیله و زیارت حضرت معصومه - سلام الله علیها - به طوری که ترقیم یافته بود، به خط مبارک خودشان و متفرقه حسب الامر، بنده درگاه، عطاء الله نواده مرحوم دیوان بیگی کردستانی تحریر نمود. [۶۷]